

ام البنين باب الحوائج



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد مصطفی

و ال طاهرینش

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ ۖ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً ۖ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

نحل ایه 97

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را

به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی

. که همواره انجام می داده اند، می دهیم

از کسانی که به باب الحوائج معروف شده اند حضرت ام البنین (سلام الله علیها) می باشند، نام ایشان فاطمه بنت حزام الوحیدیه، مادر حضرت ابوالفضل عباس (علیه السلام) و همسر امیرالمومنین (ع) هستند.

ام البنین اسمش هست فاطمه منتها وقتی منزل امیرالمومنین رفت گفت اگر بچه ها به من بگن فاطمه به یاد مادرشان میفتن دیگه به من نگید فاطمه. که بچه ها یعنی امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم به یاد مادرشون نیفتند ناراحت بشند خیلی زن بزرگواری بود معمولاً زنهای وقتی میرن خانه کسی که بچه از همسر قبل داره بچه ها رو اذیت می کنن ولی این ام البنین خیلی به امام حسن و امام حسین عزت و احترام می داشت از بچه های خودش بیشتر

مثل مادر برای اینا بود برای امام حسن و امام حسین بود و بخاطر اعمال خیلی خوبش در امتحان الهی سربلند بیرون امد و باب الحوائج شده

اما زنهایی بودند که در امتحان الهی مردود شدند مثلاً زن امام حسن، امام حسن رو کشت. برای چی امام حسن رو کشت برای دنیا برای اینکه بره با یزید ازدواج کنه بشه ملکه . ولی ملکه ام نشد و هم دنیا را از دست داد هم آخرت را یا مثلاً زن امام جواد برای چی امام جواد رو شهید کرد برای اینکه به دنیا برسه و عموش

معتصم او رو تحریک کرد شوهر تو بکش ولی ام البنین آمد خانه امیرالمومنین
خیلی خدمت کرد به اسلام به ولایت خدمت کرد لذا شد باب الحوائج
خیلی از علما از اولیا خدا وقتی گرفتار میشن متوسل میشن به ام البنین
توسلات به ام البنین مشهور هست چرا ایشون باب الحوائج شده چون خدا ازش
راضیه و در امتحان الهی سربلند بیرون آمد این خیلی مهمه یک خانم یا یک آقا
در مدت عمرشون عملکردشون طوری باشه در امتحان الهی کارنامه قبولی بشه.
برعکس زن هایی مثل زن ابولهب که زن عموی پیامبر بود. اما چقدر پیامبر و
اذیت کرد که خدا درباره اش سوره نازل کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿۱﴾ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی

(۱) نابود باد قدرت ابولهب، و نابود باد خودش؛

2

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ﴿۲﴾

ثروتش و آنچه از امکانات به دست آورد چیزی [از عذاب خدا را که در دنیا
(۲). عذاب استیصال است] از او دفع نکرد

3

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾

(۳) به زودی در آتشی زبانه دار در آید؛

4

وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾

(۴) و [نیز] همسرش که هیزم کش است [در آتش زبانه دار در آید].

5

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٥﴾

(۵). [همان که] بر گردنش طنابی تابیده از لیف خرماسست

اری زن ابولهب از امتحان الهی بیرون نیامد رفوزه شد مثل زن لوط مثل زن نوح

...و...

.

حضرت ام البنین (سلام الله علیها) ولایتمدار بود و بصیرت داشت. او فهمید جایگاه امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین در پیشگاه الهی خیلی بزرگه لذا به ریسمان الهی چنگ زد و تا آخرین لحظات عمرش در خدمت ولایت بود و در این راه با فداکردن فرزندانش به درجات بالایی رسید که خداوند او را باب الحوائج کرد.

.

این کتاب درباره این بانوی بزرگ اسلام مطالب متنوعی گردآوری نموده است انشالله حضرت ام البنین علیها سلام به ما نظر لطفی بفرمایند.

پاییز 1404. کرمانشاه

السلام علیک یا ام البنین یا ام الشهداء:::

وقتی حضرت فاطمه زهراء (س) بشهادت رسید امیرالمومنین (ع) به برادرش عقیل که در حسب شناسی و نسب شناسی مهارت داشت فرمود برای من همسری از قبیله ای شجاع انتخاب کن تا برایم فرزندانی شجاع بدنيا بیاورد. عقیل هم از قبیله بنی کلاب که به شجاعت معروف بودند فاطمه بنت حزام را خواستگاری کرد و با ازدواج امیرالمومنین (ع) با فاطمه بنت حزام، علاوه بر چند دختر، چهار پسر رشید بنامهای **محمد، جعفر، عباس، عثمان** متولد شدند. که از میان این چهار، پسر، عباس از همه رشیدتر و زیباتر بود بطوریکه بعدها به او می گفتند: قمر هاشم ..، ماه بنی هاشم

عالمان شیعه شجاعت، فصاحت و علاقه ام البنین به اهل بیت به ویژه امام حسین (ع) را ستوده و از او به نیکی و بزرگی یاد کرده اند... به گفته شهید ثانی فقیه شیعه قرن دهم و سید عبدالرزاق مَقَرَّم مقتل نویس شیعه (در گذشته ۱۳۹۱ق)، ام البنین نسبت به خاندان پیامبر، محبت شدیدی داشت و خود را وقف خدمت به آنان کرده بود. اهل بیت نیز برای او احترام ویژه قائل بودند و در روزهای عید، نزد او می رفتند...

باقر شریف قرشی تاریخ‌پژوه شیعه (در گذشته ۱۴۳۳ق) نیز گفته است در تاریخ

زنی همچون ام‌البنین دیده نشده که نسبت به فرزندانِ هم‌شوی (هَووی) خود

محبتی خالصانه ورزد و آنان را بر فرزندان خویش مقدم بدارد.

ملاقات ام‌البنین با زینب (سلام الله علیها)

روایت شده: وقتی که اهل بیت (علیه السلام) وارد مدینه شدند، ام‌البنین مادر

حضرت عباس (علیه السلام) در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه واله) با زینب

(سلام الله علیها) ملاقات کرد.

ام‌البنین گفت: ((ای دختر امیرمؤمنان! از پسرانم چه خبر؟))

زینب: همه کشته شدند.

ام‌البنین: جان همه به فدای حسین! بگو از حسین چه خبر؟

زینب: حسین را بال‌تشنه کشتند.

ام‌البنین تا این سخن را شنید، دستهای خود را بر سرش زد و با صدای بلند و

گریان می‌گفت: ای وای حسین جان.

زینب: ای ام‌البنین! از پسر عباس یادگاری آورده‌ام.

ام البنین گفت : آن چیست ؟ زینب (سلام الله علیها) سپر خون آلود عباس (علیه السلام) را از زیر چادر بیرون آورد. ام البنین تا آن را دید، چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند، از شدت ناراحتی بی هوش شده و به زمین افتاد.

عزاداری ام البنین

ام البنین، مادر **ابوالفضل (ع)** و **عبدالله و عثمان و جعفر**، بعد از شنیدن خبر شهادت پسرانش، برای عزاداری به قبرستان بقیع می رفت و مشغول نوحه وزاری می شد. آنچنان عزاداری اوسوزناک بود که حتی 'ا' مروان، دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های این مادر چهار شهید

به گریه می افتاد.

ام البنین می گفت:

لاتدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی 'بهم والیوم اصبحت ولا من بنین

اربعه مثل نسور الربی ' قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلائهم فکلهم امسی ' صریعاً طعین

یالیت شعری اکما اخبروا ان عباساً قطع الیمین؟

یعنی:دیگر بمن ام البنین (مادر پسران) نگوئید! زیرا بیاد شیران بیشه می افتم! زمانی پسرانی داشتم که به آنها مرا می خواندند! ولی امروز من پسر ی ندارم! چهار فرزند که مثل کرکس ها، بلند همت بودند، ولی با قطع رگشان بشهادت رسیدند. نیزه های باریک و تیز برای بشهادت رساندن آنها نزاع می کردند و شب همه آنان بشهادت رسیدند! ای کاش! همانطور که بمن گفته اند، می فهمیدم که دست راست عباس (ع) قطع شده است؟

در تاریخ حضرت ام البنین (س) را شاعره و اهل حدیث معرفی کرده اند، ایشان جدای از مسائل معنوی، شخصیت علمی نیز داشتند و بعد از عاشورا عقب نشینی نکردند و به گریه پرداختند بلکه دست پسر 4 ساله حضرت عباس (ع) را می گرفتند و هر روز به قبرستان بقیع می آمدند و روضه و مرثیه می خواندند تا واقعه کربلا فراموش نشود و ایشان را می توان، اول روضه خوان عاشورا دانست.

♦ در تاریخ آمده است در منزل حضرت ام البنین (س)، جلسه روضه خوانی برپا می شد، حضرت ام البنین (س) بهترین الگو برای تربیت فرزند هستند و یک مادر باید شاخصه های تربیتی ایشان را به کار بندد و بررسی کند ایشان چگونه

فرزندان خود را تربیت کردند که تمامی آنها فدایی امام زمان خود شدند و هیچکدام عقب نشینی نکردند.

یکی از اساتید نقل می کرد که دچار مشکلی شد و هر دعایی کرد، مرتفع  نشد ایشان دو رکعت نماز خواند و به حضرت ام البنین (س) هدیه کرد، بعد یکی از اولیای خدا را در حرم حضرت معصومه (س) دید و آن شخص از وی پرسید: شما چه کردید که به ما گفته شده، برای شما دعا کنیم

سید محمود حسینی شاهرودی (در گذشته ۱۳۹۴ق) از مراجع تقلید شیعه گفته است من در مشکلات، برای ام البنین صد مرتبه صلوات می فرستم و حاجت می گیرم. برخی گزارش کرده اند که زنان ایرانی برای برآورده شدن حاجات خود و همچنین برای بالا بردن نیروی شکیبایی و تحمل مصائب به ام البنین متوسل شده و سفره های نذری به نام او برگزار می کنند. همچنین در برخی از مناطق شیعی سفره هایی با نام «سفره مادر حضرت ابوالفضل» یا «سفره ام البنین» مرسوم است

در ایران، ۱۳ جمادی‌الثانی روز وفات ام‌البنین به‌عنوان «روز تکریم مادران و همسران شهدا» در تقویم رسمی کشور نام‌گذاری شده است.

چرا به زیارت مادرم نرفتی؟

مرحوم حاج عبدالرسول علی الصفار، تاجر معروف، و رئیس غرفه تجارت بغداد، نقل کرد: در حدود سالهای 1329 شمسی به خانه خدا و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامیش (صلوات الله علیهم اجمعین) مشرف شدم، رفقای ما در این سفر یکی سید هادی مگوطر از سادات محترم، از روسای عشایر فرات، و از مردان انقلابی بود و دیگری شیخ عبدالعباس آن فرعون، رئیس عشایر آل فتل، که یکی از بزرگترین و ریشه دارترین عشایر فرات اوسط در عراق می‌باشند.

برای تشریف به زیارت قبر پاک پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله و قبور اهل بیت پاکش (صلوات الله علیهم اجمعین)، وارد مدینه منوره شدیم و چند روز در آن خاک پاک اقامه گزیدیم.

عصر یکی از روزها طبق عادت معمول قصد زیارت قبور پاک ائمه علیهم السلام در بقیع غرقه را کردیم . بعد از پایان مراسم زیارت ، به زیارت قبور منتسبین به اهل بیت علیهم السلام و بعضی از اصحاب و یاران گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداختیم تا به قبر فاطمه ، دختر مزاحم کلایه یعنی حضرت ام البنین مادر حضرت عباس علیه السلام رسیدیم ، به عبدالعباس آل فرعون گفتم : بیا، تا این بانوی معظم ام البنین مادر حضرت عباس علیه السلام را نیز زیارت کنیم .

ولی او یک مرتبه با کمال بی اعتنائی گفت : بیا برویم و بگذریم ، می خواهی که ما مردان این رقعہ زنان را زیارت کنیم ؟ این را گفته ، ما را ترک کرد و از بقیع خارج شد و من و سید هادی مگوطر در غیاب وی به زیارت آن بانو پرداختیم . زیارت تمام شد و به خانه رفتیم . شب من و عبدالعباس با هم در یک اتاق می خوابیدیم . روز بعد هنگام سپیده دم که از خواب بیدار شدم ، عبدالعباس را در رختخوابش نیافتم ، قدری منتظرش ماندم و با خودم گفتم : شاید به حمام رفته باشد ولی انتظار من طولانی شد و او باز نگشت . نگران وی شدم ، رفیق دیگرم ، سید هادی مگوطر، را از خواب بیدار کردم و به او گفتم : رختها و لوازم عبدالعباس اینجا است ، ولی خودش نیست . او هم خبری نداشت و به تدریج اضطراب و نگرانی ما بیشتر شد .

نهایتاً اندیشیدیم که برخیزیم و به دنبال او بگردیم و با خود گفتیم کجا باید دنبال او برویم ، چگونه باید به جستجوی او برخیزیم و از که پرسیم و تحقیق کنیم ؟

بعد از مدت کوتاهی ناگهان درب باز شد عبدالعباس وارد اتاق شد، در حالی که شدیداً متاثر بود و چشمانش از شدت گریه سرخ شده بود. به او گفتیم : خیر است انشاء الله کجا بودی و تو را چه شده و این حالتی است که در تو مشاهده می کنیم ؟ گفت : رهایم کنید تا کمی استراحت کنم ، برایتان تعریف خواهم کرد

پس از آن که استراحت کرد گفت : یادتان می آید که عصر دیروز با تکبر و بی اعتنائی بدون زیارت قبر ام البنین علیه السلام از بقیع خارج شدم ؟

گفتیم : بله به خوبی آن را به یاد می آوریم . حرکت زننده ای بود

گفت : قبل از سپیده دم در عالم رویا خود را در صحن حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در کربلا یافتیم . مردم داخل حرم شریف می شدند دسته دسته برای زیارت ابوالفضل العباس علیه السلام سعی کردم که همراه با مردم داخل حرم شریف شوم ، مانع دخول من شدند. متعجب شدم و سوال کردم چه کسی مانع من می شود و برای چه اجازه دخول به من نمی دهند؟ نگهبان گفت : در واقع ، آقام ابوالفضل العباس علیه السلام به من دستور داده است مانع ورود تو شوم . به نگهبان گفتم : آخر برای چه ؟ گفت : نمی دانم ، و خلاصه هر چه کوشش و

سعی نمودم اجازه ورود به من داده نشد. با وجود آن که می دانید من به ندرت گریه می کنم ناچاراً به توسل و گریه زاری پرداختم ، تا این که خسته شدم چون دیدم این کار فایده ای ندارد، این بار به نگهبان متوسل شدم ، و التماس کردم که به نزد آقایم ابوالفضل العباس علیه السلام برود و علت منع من از ورود به حرم را از ایشان سوال نماید. نگهبان رفت و برگشت و گفت : آقایم به تو می گوید که چرا از زیارت قبر مادرم سرپیچی کردی و به او بی اعتنایی نمودی ؟ به همین دلیل من به تو اجازه دخول به حرم خویش را نمی دهم ، تا این که به زیارت او بروی .

از هول این رویا، مضطرب و از خواب بیدار شدم و با سرعت برای زیارت قبر پاک ام البنین علیه السلام و عذرخواهی از او بابت برخورد زشتی که از من نسبت به ایشان سر زده بود به بقیع رفتم تا از من نزد پسرش شفاعت نماید. آری به . بقیع رفتم و الان نیز از نزد او بر می گردم

حجت الاسلام دکتر رفیعی فرمودند:

سال آخر عمر مرحوم آیت الله مجتهدی تهرانی رحمه الله علیه من ایشان را در سفر حج در قبرستان بقیع دیدم، که ایشان روی ویلچر بودند و یک جوان هم ایشان را می آورد و...

بعد گفتم یک توصیه ای به من بکنید؟

ایشان گفت:

من گرفتاری هایم را با حضرت ام البنین سلام الله علیها حل می کنم و هر وقت گرفتار هستم ۱۰۰ تا #صلوات نذرش می کنم و هر وقت هم با حضرت عباس علیه السلام کار دارم حضرت عباس علیه السلام را به این مادرش قَسَم می دهم

حالا ما در قبرستان بقیع و کنار قبر حضرت ام البنین سلام الله علیها بودیم که  ایشان این سخن را گفت. عرب ها را که دیدید وقتی به حرم حضرت عباس علیه السلام می آیند همان جلوی در عرض حاجت می کنند و مثل ما اذن دخول نمی خوانند و می گویند

یا ابوفاضل علیه السلام به حق مادرت ام البنین سلام الله علیها

حضرت عباس علیه السلام باب الحوائج است و مادر، بابُ العباس است و واسطه
!می شود

آیت الله سید مجتبی بهشتی فرمود:

یک مشکلی داشتم که ۴-۵ سال حل نشده بود، ناگهان در قبرستان بقیع مدینه با
کسی که اهل ذکر بود برخورد کردم، دستم را کشید و سمت قبر حضرت
:ام البنین سلام الله علیها بُرد و گفت

اینجا ۵۰۰ #صلوات نذر کن، ۱۰۰ تا #صلوات را نقد و همین جا بفرست و ۴۰۰
!#صلوات را وقتی حاجت برآورده شد، بفرست
مشکلم حل شد

ذکر محبوب، ج ۱، ص ۴۱۴ 

در کتاب ام البنین؛ ستاره درخشان مدینه، به نقل از آیت الله حاج سید طیب

:جزایری آمده است

در سال 1341 ه. ش در یکی از سفرهایم، یکی از عالمان پاکستان را در مشهد

دیدم. از او پرسیدم: پس از زیارت مشهد چه می کنید؟ گفت: به پاکستان برمی

گردم. گفتم: حیف نیست انسان از پاکستان تا مشهد بیاید، ولی زیارت عتبات

نرود؟

سخنم در او اثر کرد و بنا شد او هم با من به کربلا بیاید. از این رو، با هم از مشهد

به تهران آمدیم و به سفارت عراق رفتیم، ولی آن جا اوضاع بسیار ناگوار بود و

در دادن ویزا سخت گیری می کردند. به همراهم گفتم: می خواهی کربلا بروی؟

گفت: پس برای چه از مشهد به تهران آمده ام؟ گفتم: هزار صلوات نذر حضرت

ام البنین علیها السلام می کنیم، ان شاء الله ویزا می دهند

هر دو نذر کردیم که هزار صلوات هدیه ام البنین علیها السلام بکنیم. در همین

حال همراهم گفتم: من نامه ای برای سفیر پاکستان دارم. بیا باهم این نامه را به او

برسانیم. به سفارت پاکستان رفتیم. در آن جا نامه را به سفیر دادیم. او بسیار به ما

احترام کرد و پرسید: از تهران به کجا می روید؟ گفتیم: هر دو عازم عراق هستیم.

البته اگر ویزا گیر بیاید. گفت: اتفاقا من هم می خواهم به عراق بروم. کمی صبر

.کنید تا مدارکم را آماده کنم

پس از مدتی آمد و گفت: دو نامه به نام شما برای کنسول عراق نوشته ام. نامه را گرفتیم و نامیدانه به سفارت برگشتیم. نامه را به دربان سفارت دادیم. دربان رفت و پس از مدتی با دو فرم برگشت و پرسید: عکس را آورده اید؟ گفتم: بله! سپس فرم های مخصوص را پر کردیم و همراه عکس و گذرنامه به آن شخص دادیم. بنا به گفته آن شخص، ساعت یک بعد از ظهر به جلو سفارت رفتیم. نخست اسمی که صدا کردند، اسم ما دو نفر بود. با دلوپسی گذرنامه را باز کردم. دیدم ویزای سه ماهه زده اند. از خوشحالی اشک از چشمانم سرازیر شد. سپس به زیارت عبدالعظیم حسنی علیه السلام رفتیم و صلوات ها را به روح حضرت ام البنین علیها السلام هدیه کردیم

.

از آیت الله العظمی حاج ملاعلی معصومی همدانی رحمه الله (معروف به آخوند) نقل شده است

در یکی از روستاهای همدان، خانمی بود که با وجود آن که سال ها از ازدواجش می گذشت، بچه دار نمی شد. روزی خانم دیگری به او می گوید: نذر کن نام فرزندات را ابوالفضل بگذاری. پس از مدتی خداوند فرزندی به او می دهد و او

نامش را ابوالفضل می گذارد. آن فرزند در 14 - 15 سالگی دچار بیماری سختی می شود، به گونه ای که از زنده ماندنش ناامید می شوند. باز همان خانم، به مادر فرزند توسل به حضرت عباس علیه السلام را سفارش می کند. او نیز چنین می کند. صبح فردا همان خانم به در منزل آن ها می آید و می گوید: خدا فرزندتان را شفا داده است. ناراحت نباشید. می گوید: تو از کجا می دانی؟ پاسخ می دهد: در خواب دیدم گروهی از زنان به سوی خانه شما می آیند که حضرت ام البنین علیها السلام نیز در میانشان بود و فرمود: برای شفای این پسر می روم.

حجت الاسلام حاج سیدجواد موسوی زنجانی می گوید یکی از فرزندانم، ناگهان به شدت سرگیجه گرفت و مدام حالت تهوع داشت. او را نزد پزشک بردم. پزشک داروهایی تجویز کرد، ولی هیچ گونه اثر مثبتی نداشت تا این که رفته رفته وضع بیمار وخیم تر می شد. پس از نیمه شب با دکتر تماس گرفتم و وضعیت را گفتم. وی گفت فوراً او را به بیمارستان منتقل کنید. پس از معاینه، دکتر متخصص گفت: بیماری فرزندتان مننژیت حاد است و تمام مغزش را چرک گرفته و زمان معالجه نیز گذشته است. با تلاش بسیار، شورای پزشکی تشکیل شد و پزشکانی از خارج از بیمارستان نیز

برای معالجه بیمار حاضر شدند. حتی وزیر بهداری وقت، در زمینه معالجه بیمار توصیه هایی کرد، ولی معالجه هیچ گونه تأثیری نداشت. فرزندم یک هفته در حال گما و بیهوشی بود تا این که شب تاسوعا فرا رسید.

وقتی از یک سو، ناتوانی پزشکان در درمان بیمار و از سوی دیگر، نگرانی و شیون مادر و خواهران و بستگان را دیدم، دو رکعت نماز خواندم. سپس صد مرتبه صلوات فرستادم و ثوابش را به حضرت ام البنین علیها السلام - مادر قمر بنی هاشم - هدیه نمودم و خطاب به آن بانوی بزرگوار عرض کردم: هر فرزند صالحی مطیع دستورهای مادر خود است. از تو می خواهم از فرزندت - باب الحوائج؛ حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام - بخواهی که شفای فرزندم را از خدا بگیرد.

نزدیک سپیده صبح بود که از بیمارستان تماس گرفتند و گفتند: بیمار از حالت گما بیرون آمده و شفا یافته است، چنان که گویا مریض نبوده است. با عجله به بیمارستان رفتم و فرزندم را در حالت عادی دیدم. این در حالی بود که پزشکان گفته بودند: اگر به احتمال بسیار ضعیف، خوب هم بشود، حتما بینایی و شنوایی اش را از دست خواهد داد یا فلج خواهد شد. همان شب، یکی از بانوان مؤمن محل، حضرت عباس علیه السلام را در خواب دیده بود که حضرت فرموده بود:

موسوی شفای فرزندش را از مادرم خواسته بود و من شفای او را از خداوند گرفتم.

نویسنده کتاب ام البنین؛ نماد از خود گذشتگی می نویسد :

خانواده ای ترک زبان و حنفی مذهب به محله ما آمده بودند که از عزاداری های حسینی بدشان می آمد. در میان آنان خانمی بود به نام وزیره که ده سال از ازدواجش می گذشت، ولی هنوز بچه دار نشده بود. اهل محل به او گفتند: چرا به حضرت ام البنین علیها السلام متوسل نمی شوی؟ گفت: این کار سودی ندارد. به او گفتند: هر کس از غذای سفره ام البنین علیها السلام بخورد و او را در پیشگاه خدا واسطه قرار دهد، خداوند دعایش را می پذیرد. تو نیز چنین کن، شاید خداوند دختری به تو عطا کند و به مبارکی ام البنین علیها السلام، نام او را فاطمه بگذاری. او گفت: می پذیرم به شرط آن که این مطلب میان من و شما باشد و شوهر و خانواده ام از آن آگاه نشوند.

فردا وزیره با نگرانی و هراس، در حالی که صورت خود را با مقنعه ای پوشانده بود، به مجلس روضه ای در منزل حاجیه امّ عبدالامیر آمد. نخستین مرحله از ذکر مصیبت ام البنین علیها السلام پایان یافته بود و ناله و گریه زن ها بلند بود. با دیدن

حالت گریه زنان، دل وزیره نیز شکست و غم هایش افزونی یافت. روضه خوان پس از شرحی درباره فضایل ام البنین علیهاالسلام، برای بهبودی بیماران دعا کرد. آن گاه سفره ام البنین علیهاالسلام پهن شد. وزیره، کمی از خوراکی ها را برداشت و در حالی که اشک هایش جاری بود، از منزل خارج شد. او و شوهرش آن غذای متبرک را خوردند.

یک ماه پس از این رویداد، رنگ چهره وزیره به زردی می گرایید، به گونه ای که کارهایش را به سختی انجام می داد. شوهرش او را نزد پزشک برد. پزشک می گوید: ناراحتی های او نشانه بارداری است. دوران بارداری گذشت و او دختری به دنیا آورد؛ دختری که مانند شمعی به خانه تاریک آنان روشنی بخشید. وزیره می خواست برای تبرک به نام ام البنین علیهاالسلام نام نوزاد را فاطمه بگذارد، ولی خویشاوندان شوهرش مخالفت کردند و نام نوزاد را بشری گذاشتند و وزیره به خاطر سوگندی که یاد کرده بود، کفّاره پرداخت

دستم به دامت یا ام البنین علیه السلام

در اوایل سال 1415 قمری در ماه ذی حجه شخصی به نام عبدالحسین همراه خانواده و فرزندانش از یک سفر تفریحی که خارج از بغداد گذارنده بودند بر می گشته و در حال حرکت به سوی منزلشان بودند، که ناگهان در میان راه ماشین از کار افتاده . هرچه عبدالحسین تلاش می کند نمی تواند علت از کار افتادن ماشین را پیدا کند مع الاسف خیابان نیز از عبور و مرور خالی شده و امکان کمک گرفتن از دیگران وجود نداشته است . متحیر و سرگردان ایستاده و همسرش نیز به علت تاریکی جاده و عدم رفت و آمد ماشین ، دچار ترس و وحشت می شود. در این اثنا همسرش از خداوند متعال درخواست کرد که به پاس حرمت ام البنین علیه السلام که کرامات او از زبان گویندگان جاری است به آنها عنایت نموده ، برای به راه افتادن ماشین کمکی به آنها برساند. ناگهان مردی از راه می رسد. عبدالحسین با این تصور که شاید از وضعیت ماشین و تعمیر آن اطلاعی داشته باشد. به سراغ آن مرد می رود او می گوید هیچ مانعی ندارد و مشغول بررسی و تفحص می شود. ولی نتیجه ای نگرفت و گفت که باید بروی وسیله ای بیاوری و آن را بکسل کنی . و به راهش ادامه داد همسر عبدالحسین ، با صدای محزون و امید خاشع فریاد می زند دستم به دامت یا ام البنین ما را از

گرفتاری نجات بده ؟

عبدالحسین مجدداً برای به کار انداختن ماشین مشغول فعالیت می شود و این بار ماشین به برکت توسل به حضرت ام البنین علیه السلام روشن می شود آری ماشین به سرعت باد شروع به حرکت کرد تا به منزل رسیدند و همسرش در راه پیوسته این کلام را تکرار می کرد که : (یا ام البنین دخیلک) یعنی دست به دامنات یا ام البنین .

یا ام البنین از تو تشکر می کنم

توفیق افندی اصالتاً موصلی بود و به حکم وظیفه در کربلا کارمند دولت بود در اوایل ماه هفتم سال 1961 میلادی دردی در مثانه خود احساس کرد. به یکی از پزشکان متخصص در پایتخت (بغداد) مراجعه نمود، پس از معاینات و بررسیها، پزشک به او خبر داد که سنگ بزرگی در مثانه او قرار دارد و برای خارج کردن آن راهی جز عمل جراحی وجود ندارد. برای انجام عمل در روز معینی با دکتر قرار گذاشته و او به کربلا برگشت . پس از بازگشت به کربلا در حالت ناراحتی و سختی و افسردگی شدیدی قرار داشت به زیارت مرقد امام حسین و برادرش حضرت عباس علیه السلام رفت و قبل از اینکه به نزد خانواده اش باز گردد در راه با جوانی روبرو شد که در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بین مردم

آب نبات پخش می کرد (تکه ای کوچک از شکر که زد رنگ است) جوان به او تعارف کرد که بخورد و خود نیز از آن خریده و نذر ام البنین نماید. توفیق افندی قطعه ای از آن را خرد و نذر کرد که کیلو آب نبات قربه الی الله بین مردم پخش کند تا ام البنین برای حل مشکل او نزد خداوند شفاعت کند و از این رنج و درد خلاصی یابد.

صبح روز دوم بعد از این جریان احساس کرد که سنگ مثانه وی به طور کلی مانع خروج بول شده است . و پس از یک درد و ناراحتی شدید، سنگ از مثانه او افتاد، به گونه ای که از دیدن آن دچار وحشت شد. آنگاه با شادمانی به طرف خیابان رفت و با صدای بلند فریاد زد: الحمدالله ، الله اکبر، ای ام البنین از تو تشکر می کنم ! سپس طرف حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام رفت و به نذرش عمل کرد.

خدا خیلی به ما رحم کرد

در سال های 1365 - 66 خانه ای خریدم که بر اثر باران زیاد و نرسیدن وارثان خانه به آن ، نیاز به تعمیر داشت پس از تحویل گرفتن خانه تصمیم گرفتم که برای آن دستشوئی درست کنم با زدن یک ضربه کلنگ ، طاق اتاق پایین آمد.

خدا خیلی به ما رحم کرد بعد گفتیم چه کنیم ؟ چون پولی برای ساختن منزل نداشتیم رهایش کردیم تا پول لازم برسد. چند ماه از این قضیه گذشت و سپس از طرف آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرجی شد و ما توانستیم خانه را بسازیم بعد که مامور شهرداری برای بازدید خانه 30 متری آمد، ایرادهای بنی اسرائیلی گرفت و کار ما را عقب انداخت بنده 100 صلوات نذر ام البنین علیه السلام (مادر گرامی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام) برای سلامتی آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بفرستم تا کارم سریعتر شود تا صلوات را تمام کردم ، مهندس شهرداری مرا صدا زد و گفت : کار شما درست و تمام و مشکلی ندارید. آری کاری را که باید چند ماه طول می کشید دو روز تمام شد، و این مشکل بزرگ از نظر من به برکت همان صلوات حل و دفع گردید

نذر زیارت کربلا به نیابت از حضرت ام البنین .

آنچه به تجربه به اثبات رسیده است و در کتبی که مربوط به کرامات این بزرگوار ثبت است (از جمله کتاب ستاره درخشان مدینه نوشته شیخ علی ربّانی خلخالی)، آمده است

نذر زیارت کربلا به نیابت از حضرت ام البنین به این نحو که هرگاه حاجت مهمی تو را روی داد به نیابت ایشان به کربلا برو و ثواب زیارت را به روح این علیا مخدره هدیه کن و از ایشان بخواه که در درگاه الهی شفیع شده تا مشکل بر طرف گردد.

حتی اگر خودت نمی توانی به کربلا بروی، خرج سفر کسی را تامین نما تا وی به کربلا رفته و به نیابت از ایشان زیارت به جا آورد

امید است که حاجت روا گردی چرا که به تجربه ثابت شده است که کسانی که از این طریق به حضرت متوسل شده اند به حاجت خود رسیده اند.

ختم سوره ياسين

به اين صورت كه؛ از شب جمعه ما بين نماز و مغرب و عشا تا هشت شب (به تعداد فرزندان حضرت ام البنين و نيز فرزندان حضرت زهرا) مشغول به تلاوت سوره ياسين گردد به نحوی كه؛ اولين شب جمعه به نيابت از حضرت عباس سوره ياسين را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنين هديه نمايد و ما بين نماز مغرب و عشاء، زيارت حضرت ام البنين را هم خوانده و سپس به تعداد ۱۳۵ صلوات هديه به روح حضرت ام البنين نمايد

در روز دوم كه شب شنبه می شود به عبدالله ديگر فرزند حضرت ام البنين سوره ياسين را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنين هديه نمايد و ما بين نماز مغرب و عشاء، زيارت حضرت ام البنين را هم خوانده و سپس به تعداد ۱۳۵ صلوات هديه به روح حضرت ام البنين نمايد

در روز سوم كه شب يكشنبه می گردد به نيابت عثمان ديگر فرزند حضرت ام البنين سوره ياسين را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنين هديه نمايد و ما بين نماز مغرب و عشاء،

زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد ۱۳۵ صلوات
هدیه به روح حضرت ام البنین نماید

در روز چهارم که شب دوشنبه می‌گردد به نیابت از جعفر دیگر
فرزند حضرت ام البنین سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر
حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت
حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد ۱۳۵ صلوات هدیه
به روح حضرت ام البنین نماید

در روز پنجم که شب سه شنبه می‌گردد به نیابت از حضرت زینب
سلام الله علیها سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام
البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام
البنین را هم خوانده و سپس به تعداد ۱۳۵ صلوات هدیه به
روح حضرت ام البنین نماید

در روز ششم که شب چهارشنبه می‌شود به نیابت از حضرت ام کلثوم
سلام الله علیها سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام
البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام
البنین را هم خوانده و سپس به تعداد ۱۳۵ صلوات هدیه به روح
حضرت ام البنین نماید

در روز هفتم که شب پنج شنبه می‌گردد به نیابت از امام حسن علیه السلام سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد ۱۳۵ صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید.

در روز هشتم که شب جمعه می‌گردد به نیابت از اباعبد الله الحسین سوره یاسین را خوانده و به روح مطهر حضرت ام البنین هدیه نماید و ما بین نماز مغرب و عشاء، زیارت حضرت ام البنین را هم خوانده و سپس به تعداد ۱۳۵ صلوات هدیه به روح حضرت ام البنین نماید. سپس با ذکر مصائب حضرت ابا عبد الله به حضرت ام البنین متوسل شده و از ایشان طلب حاجت نماید ان شاء الله برآورده می‌گردد.

ختم صلوات

بدین صورت که؛ روز چهارشنبه شروع نماید تا چهل روز، هر روز پس از نماز صبح به تعداد ۱۳۵ مرتبه به نام فاطمه صلوات فرستاده و به روح حضرت فاطمه کلایه، خانم ام البنین سلام الله علیها هدیه نماید. ان شاء الله در روز چهارم حاجت روا گردد.

در این ختم شرط است که اهل منزل از شروع این ختم مطلع نباشند و در طول این چهل روز مراقبه شدید نفس نماید که به گناهی مبتلا نگردد.

تسبیح ام البنین چگونه است؟

انواع مدل تسبیح ام البنین رنگارنگ یکی از زیباترین و پرفرودارترین مدل های تسبیح در میان مسلمانان است. استقبال از این تسبیح به خاطر رنگارنگ بودن آن است که چشم هر خریداری را به خود جلب می کند. تنوع رنگ ها و رنگ بندی های زیبای این تسبیح، موجب شده است که هر تسبیح، زیبایی خاص و منحصر به فرد خودش را داشته باشد.

در رابطه به این که دلیل نامگذاری تسبیح ام البنین چیست و چرا به این نام معروف شده است، روایت های متفاوتی وجود دارد. اما قوی ترین روایت این است که می گویند حضرت ام البنین دانه های باقی مانده از تسبیح های پاره شده را جمع می کرد، آن ها را بند می کرد و برای خود تسبیحی نو می ساخت. به خاطر همین، این تسبیح های رنگارنگ به تسبیح ام البنین رنگارنگ معروف شده اند¹

¹ <https://shiastudies.com/fa>

مختصری از زندگی نامه حضرت عباس (ع)

حضرت عباس (ع) در چهارم ماه شعبان سال بیست و ششم هجری در مدینه به دنیا آمد. او فرزند بزرگ ام البنین (س) و پسر چهارم امیرالمومنین علی (ع) است. مادر او فاطمه دختر حزام بن خالد از قبیله کلاب است که تاریخ گواهی می دهد که پدران و دایی های ام البنین (س) در دوران قبل از اسلام جزو دلیران عرب محسوب می شدند و مورخان آنان را به دلیری در هنگام نبرد ستوده اند، افزون بر این، آنان علاوه بر شجاعت و قهرمانی، سالار و بزرگ و پیشوای قوم خود نیز بوده اند، آن چنان که سلاطین زمان در برابرشان سر تسلیم فرود می آورده اند. اینان همانانند که عقیل به امیرالمومنین علی (ع) گفت: در میان عرب از پدرانش شجاعت و قهرمان تر یافت نشود در مورد شمایل آن حضرت، ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین گفته: "عباس بن علی مردی خوش صورت و زیاروی بود و چون سوار بر اسب می شد پاهای مبارکش به زمین کشیده می شد و به او قمر بنی هاشم نیز می گفتند و پرچمدار لشکر حسین (ع) در روز عاشورا بود. نام آن حضرت را امام علی (ع) انتخاب کرده است.

حضرت ابوالفضل (ع) نه فقط برادر جسمانی حضرت حسین (ع) بود بلکه برادر ایمانی و روحانی آن حضرت نیز بوده است. روی همان اصل و قاعده ای که پیغمبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) از نور واحد بودند و مکرر پیغمبر (ص) به آن وجود مقدس " انت اخي في الدنيا و الاخره " می فرمود. این اخوت و برادری لازمه اش تساوی و برابری آن دو در جمیع جهات و درجات نیست. مقام امامت بالاتر، و ابوالفضل (ع) تابع امام بوده است. او عبدی صالح بود

برجسته ترین نمونه این اخوت بی نظیر را می توان در ایثار و مواسات و فداکاری آن بزرگوار مشاهده کرد زیرا حضرت ابوالفضل (ع) درباره برادرش بزرگترین ایثار را انجام داد و جان را فدای او کرد و در سخت ترین بلاها و آزمایش های الهی با آن حضرت مواسات کرد. درباره حضرت عباس بن علی شاعر گفته است:

احق الناس ان يبكى عليه فتي ابكي الحسين بكربلا

اخه و ابن والده علي ابوالفضل المخرج بالدماء

و من واساه لا يثيبه شي و جادلم علي عطش بماء

که ترجمه فارسی آن این است:

شایسته ترین کسی که سزاوار است مردم بر او بگریند آن جوانی است که (1-
شهادتش) حسین(ع) را در کربلا به گریه انداخت

یعنی برادر و فرزند پدرش علی (ع) که همان ابوالفضل بود و به خون آغشته 2-
گشت.

کسی که با او مواسات کرد و چیزی نتوانست جلو گیر او(در این مواسات) 3-
گردد و با اینکه خود تشنه آب بود، آب نخورد و به آن حضرت کرم کرد این
شعر که از یک سو بیانگر مظلومیت و شجاعت حضرت عباس بن علی(ع) ، و از
سوی دیگر بیانگر اخوتی بی ریا و صادق است که اعجاب همه مردم را بر
انگیخت.

:در وجود شریف ابوالفضل (ع) دو گونه شجاعت در هم آمیخته است

الف) شجاعت هاشمی و علوی که ارجمندتر و والاتر است و از جانب پدرش
سرور اوصیا به او رسیده است

ب) شجاعت عادی که از جانب مادرش ام البنین (س) به ارث برده است ، زیرا
که در میان تیره مادرش، جدی پیراسته چون عامرین مالک بن جعفر بن کلاب

بوده است که به سبب قهرمان سالاری و شجاعتش او را "ملاعب الاسته" یعنی کسی که سر نیزه ها را به بازی می گیرد، می نامیدند

ام البنین (سلام الله علیها) و تولدی نورانی:

در کتب تاریخی نوشته اند: حزام بن خالد به همراه جمعی از «بنی کلاب» به سفر رفته بود. در یکی از شب ها به خواب فرو رفته و در عالم رؤیا دید که در زمین سرسبزی نشسته است و مرواریدهای درخشانی از اطراف بر دستان او می ریزد و او از زیبایی آنها متعجب می شود. سپس مردی را می بیند که به سوی او می آید از طرف بلندی و هنگامیکه به او می رسد سلام می کند و حزام او را جواب می دهد. آن مرد به او می گوید: این مروارید را به چه قیمت می فروشی؟ حزام نگاه کرد و آن درّ زیبا را در دستان خود دید؛ رو به مرد کرده و گفت: من قیمت این درّ را نمی دانم که به شما بگویم، شما آن را به چه قیمت خریداری؟ مرد گفت: من نیز نمی دانم قیمت او را ولی این هدیه ای است که یکی از پادشاهان عطا کرده است. و من ضامن هستم برای تو به چیزی که از درهم و دینار بالاتر است. حزام گفت: آن چیز چیست؟ مرد گفت: تضمین می کنم که او شرافت و سیادت

ابدی دارد و بهره و بزرگی از او است. حزام گفت: آیا این را برایم ضمانت می کنی؟ و مرد پاسخ داد: آری. و حزام در پایان به مرد گفت: و تو اکنون واسطه در این امر می شوی.

و مرد نیز گفت: و من واسطه می شوم؛ او را به من اعطاء کرده اند و من به تو عطا می کنم. وقتی حزام از خواب بیدار شد رؤیای خود را برای بنی کلاب گفت و خواستار تعبیر آن شد. یکی از خاندان وی گفت: اگر رؤیای صادق باشد دختری روزی تو خواهد شد که یکی از بزرگان او را عقد خواهد کرد و به سبب این دختر مجد و شرافت و آقایی نصیب تو خواهد شد. و هنگامی که او از سفر برگشت، ثمامه بنت سهیل، همسر باوفای او، که حامله بود وضع حمل کرده و دختری چونان مروارید درخشان و زیبا به دنیا آورد. حزام پس از آگاه شدن از تولد دخترش به خود گفت: «**قد صدقت الرؤیا**» و از این بشارت شاد و مسرور شد. نام او را «**فاطمه**» نهاد، و به رسم عرب کنیه ای برای وی برگزیدند که «**ام البنین**» بود. به هر حال پس از این رؤیای صادق فاطمه، مادر فضیلت ها، به دنیا آمد و دوران کودکی را چونان دیگر کودکان گذراند و در دامن مادری مهربان و پاک و پدری شجاع که دارای سجایای اخلاقی فراوان بودند رشد کرد. مورخان در مورد مادر بزرگوار فاطمه این گونه می نویسند: «**ثمامه، مادر ام**

البنین، بانویی ادیب و کامل و عاقل بود. آداب عرب را به دخترش آموخت و هر آنچه مورد نیاز یک دختر است در زندگانی از مسایل مربوط به خانه داری و آدای حقوق و همسر داری و غیره را به او یاد داد.» (5)

تاریخ تولد ام البنین:

در مورد تاریخ دقیق ولادت حضرت ام البنین اطلاعی در دست نیست و تاریخ نگاران سال ولادت او را ثبت نکرده اند، ولی یاد آور شده اند که تولد پسر بزرگ ایشان، حضرت ابوالفضل (علیه السلام)، در سال 26 ق اتفاق افتاده است. برخی از تاریخ نگاران زمان ولادت ایشان را در حدود پنج سال پس از هجرت (در حوالی کوفه) تخمین می زنند.

ویژگی های بارز خاندان ام البنین:

در خاندان و تبار پاک ام البنین چند ویژگی مهم وجود دارد که همگی در وجود عباس (علیه السلام) به ظهور رسید

الف: شجاعت و دلاوری که در کربلا زیباترین چهره خویش را نمایاند.

ب: ادب و متانت و عزت نفس که در زندگانی 34 ساله عباس بن علی به وضوح دیده می شود.

ج: هنر و ادبیات که ام البنین از «دایی» خویش لبید شاعر به ارث برده بود و فرزند عزیزش عباس (علیه السلام) از مادر ادیبه خود.

د: ایثارگری و احترام به حقوق دیگران که نمود آن در عشق به ولایت و امامت متجلی شد.

ه: وفا و پایبندی به تعهدات.

تصمیم گیری حضرت علی (علیه السلام) به ازدواج:

ده سال پس از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و حضرت فاطمه (سلام الله علیها)، بنابر وصیت خود حضرت فاطمه وقتی علی (علیه السلام) به فکر گرفتن همسر دیگری بود، عاشورا در برابر دیدگانش بود.

عقیل یکی از کسانی بود که نظر و گفته اش در علم انساب حجت بود و در مسجد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) برای وی حصیری میگذارند که بر آن نماز میکرد و قبائل عرب برای شناخت و آگاهی از علم انساب به دورش جمع می شدند و او در پاسخ مراجعات، بسیار سریع الانتقال بود. (6) از این روست که علی بن ابیطالب (علیه السلام) آنگاه که قصد ازدواج دارد به برادر خویش، عقیل بن ابی طالب که در علم «انساب» معروف بود و ذهن و سینه اش گنجینه ای از اسرار خاندان گوناگون عرب بوده می فرماید: **«زنی را برای من اختیار کن که از نسل دلیرمردان عرب باشد تا با او ازدواج کنم و او برایم پسری شجاع و سوار کار به دنیا آورد.»** (7) عقیل، بانو ام البنین از خاندان بنی کلاب را که در شجاعت بی مانند بود، برای حضرت انتخاب کرد. و در پاسخ برادر گفت: **«با ام البنین کلابیه ازدواج کن زیرا در عرب شجاعت از پدران و خاندان وی نیست.»** (8) عقیل همچنین از دیگر خصوصیات بارز خاندان بنی کلاب می گوید و امام این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین فرستاد.

مراسم خواستگاری از ام البنین:

حضرت علی (علیه السلام) پس از اینکه فاطمه کلابیه را تایید کرد و پسندید عقیل برادرش را برای خواستگاری به نزد پدر فاطمه فرستاد. حزام که بسیار میهمان دوست بود پذیرایی کاملی از او کرده و با احترام فراوان به او خیرمقدم گفته و در مقابل وی قربانی کرد. سنت و رسم عرب این بود که تا سه روز از میهمان پذیرایی می کردند و روز سوم حاجت او را می پرسیدند و از علت آمدنش سؤال می کردند و خانواده ام البنین که خارج از مدینه زندگی می کردند نیز چنین رسمی را به جای آوردند. روز چهارم با ادب و احترام از علت ورود وی جویا شدند و عقیل گفت: به خواستگاری دختری فاطمه آمده ام، برای پیشوای دین و بزرگ اوصیا و امیر مؤمنان علی بن ابیطالب. حزام که هرگز پیش بینی چنین پیشنهادی را نمی کرد، حیرت زده ماند. با کمال صداقت و راستگویی گفت: به به چه نسب شریفی و چه خاندان با مجد و عظمتی! اما ای عقیل «شایسته امیرالمؤمنین یک زن بادیه نشین با فرهنگ ابتدایی بادیه نشینان نیست. او با یک زن که فرهنگ بالاتری دارد باید ازدواج کند و این دو فرهنگ با هم فرق دارند.» عقیل پس از شنیدن سخنان وی گفت:

امیرالمؤمنین از آنچه تو می گویی خبر دارد و با این اوصاف میل به ازدواج با او

دارد. پدر ام البنین که نمی دانست چه بگوید از عقیل مهلت خواست تا از مادر دختر، ثمامه بنت سهیل، و خود دختر سؤال کند و به او گفت: «زنان بیشتر از روحیات و حالات دخترانشان آگاه هستند و مصلحت آنها را بیشتر می دانند.» (9)

وقتی پدر ام البنین به نزد همسر و دخترش برگشت دید همسرش موهای ام البنین را شانه می زند و او از خوابی که شب گذشته دیده بود برای مادر سخن می گوید... «مادر خواب دیدم که در باغ سرسبز و پردرختی نشسته ام. نهادهای روان و میوه های فراوان در آنجا وجود داشت. ماه و ستارگان می درخشیدند و من به آن ها چشم دوخته بودم و درباره عظمت آفرینش و مخلوقات خدا فکر می کردم... در این افکار غرق بودم که ماه از آسمان فرود آمد و در دامن من قرار گرفت و نوری از آن ساطع می شد که چشمها را خیره می کرد. در حال تعجب و تحیر بودم که سه ستاره نورانی دیگر هم در دامنم دیدم. نور آنها نیز مرا مبهوت کرده بود. هنوز در حیرت و تعجب بودم که هاتفی ندا داد و مرا با اسم خطاب کرد من صدایش را می شنیدم ولی او را نمی دیدم گفت:

بشراكِ فاطمةُ بسادةِ الغررِ

ثلاثةِ انجم و الزاهر القم

ابوهم سید فی الخلق قاطبه

بعد الرسول کذا قد جا

**«فاطمه مژده باد تو را به سیادت و نورانیت. به ماه نورانی و سه
ستاره درخشان پدرشان سید و سرور همه انسانهاست بعد از پیامبر
گرامی و اینگونه در خبر آمده است.»**

پس از خواب بیدار شدم در حالی که می ترسیدم. مادرم! تاویل رؤیای من
چیست؟! مادر به دخترک فهیمه و عاقله خود گفت: «دخترم رؤیای تو صادق
است ای دخترکم به زودی تو با مرد جلیل القدری که مجد و عظمت فراوانی
دارد ازدواج می کنی. مردی که مورد اطاعت امت خود است. از او صاحب چهار
فرزند می شوی که اولین آنها مثل ماه چهره اش درخشان است و سه تای دیگر
چونان ستارگانند» پس از صحبت های دوستانه و صمیمانه مادر و دختر، حزام بن
خالد وارد اتاق شد و از آنها در مورد پذیرش علی (علیه السلام) سؤال کرد و
گفت: آیا دخترمان را شایسته همسری امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دانی؟ بدان
که خانه او خانه وحی و نبوت و خانه علم و حکمت و آداب است اگر (دخترت
را) اهل و لایق این خانه می دانی - که خادمه این خانه باشد - قبول کنیم و اگر
اهلیت در او نمی بینی پس نه؟

همسر او که قلبی مالا مال از عشق به امامت داشت گفت: «ای حزام! به خدا سوگند من او را خوب تربیت کردم و از خدای متعال و قدیر خواستارم که او واقعا سعادتمند شود و صالح باشد برای خدمت به آقا و مولایم امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس او را به علی بن ابیطالب، مولایم، تزویج کن.» (10) عقیل با اجازه از ام البنین عقد بین این دو بزرگوار را اجرا کرد با مهریه ای که سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) بود و برای دختران و همسران خود معین کرده بود و آن 500 درهم بود در حالی که پدر او می گفت:

«او هدیه ای است از سوی ما به پسرعموی رسول خدا و ما طمع به مال و ثروت او ندوخته ایم.» (11)

تاریخ ازدواج ام البنین با حضرت علی علیه السلام:

علی (علیه السلام) با ام البنین بعد از شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) ازدواج نمود. سالی که ام البنین به همسری امام علی برگزیده شد به طور دقیق معلوم نیست ولی تاریخ نویسان با توجه به اختلاف نظر در سن حضرت عباس (علیه السلام) که در زمان شهادت 32 تا 39 ساله نوشته اند و میلاد آن حضرت را

در سال 24 یا 26 هجری قید کرده‌اند. معتقدند ازدواج ام‌البنین به تحقیق قبل از سال 23 هجری واقع شده است. و برخی معتقدند از تاریخ ازدواج فاطمه، ام‌البنین تا زمان تولد حضرت عباس (علیه السلام) 10 سال فاصله شده و اگر این قول درست باشد، تاریخ این ازدواج فرخنده سال 13 یا 16 هجری بوده است. برخی از تاریخ نویسان نوشته‌اند ابوالفضل العباس (علیه السلام) در جنگ صفین حضور داشته و در آن زمان 15 تا 17 ساله بوده است. اگر این قول درست باشد چون پیکار اصلی صفین در ماه صفر سال 37 هجری اتفاق افتاده، بنابراین تولد آن حضرت در سال ازدواج علی (علیه السلام) با ام‌البنین صحیح به نظر نمی‌رسد و محتمل است سال 12 هجری این وصلت میمون به وقوع پیوسته است.

ورود ام‌البنین به خانه علی :

فاطمه کلایه سراسر نجابت و پاکی و خلوص بود. هنگامی که می‌خواست پابه خانه علی بگذارد گفت تا دختر بزرگ فاطمه (سلام الله علیها) اجازه نفرمایند وارد خانه نمی‌شوم این نهایت ادب او را به خاندان امامت می‌رساند روز اولی که ام‌البنین (علیها السلام) پا در خانه علی (علیه السلام) گذاشت، حسن و حسین

(علیهما السلام) مریض بوده و در بستر افتاده بودند. عروس تازه ابوطالب، به محض آن که وارد خانه شد، خود را به بالین آن دو عزیز عالم وجود رسانید و هم چون مادری مهربان به دلجویی و پرستاری آنان پرداخت. و همواره می گفت من کنیز فرزندان فاطمه هستم. (12)

از فاطمه تا ام البنین:

فاطمه کلایه، بعد از گذشت مدت کوتاهی از زندگی مشترک با علی علیه السلام، به امیرالمؤمنین پیشنهاد کرد که به جای «فاطمه»، که اسم قبلی و اصلی وی بوده، او را ام البنین صدا زند تا فرزندان حضرت زهرا (علیها السلام) از ذکر نام اصلی او توسط پدرشان، به یاد مادر خویش، فاطمه زهرا (علیها السلام) نیفتند و در نتیجه، خاطرات تلخ گذشته، در ذهن آنها تداعی نگردد و رنج بی مادری آنها را آزار ندهد. حضرت علی (علیه السلام) در همسرش، خردی نیرومند، ایمانی استوار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی داشت و از صمیم قلب در حفظ او کوشید.

ثمره ازدواج ام البنین با حضرت علی (علیه السلام)

ثمره ازدواج حضرت علی با او، چهار پسر رشید بود به نام های: عباس، عبدالله، جعفر و عثمان، که به دلیل داشتن همین پسران، او را ام البنین، یعنی مادر پسران می خواندند. فرزندان ام البنین همگی در کربلا به شهادت رسیدند و نسل ایشان از طریق عبیدالله فرزند حضرت ابوالفضل علیه لسلام ادامه یافت.

میلاذ فرزند شجاعت:

نخستین فرزند پاک بانو ام البنین، علمدار کربلا ابوالفضل العباس (علیه السلام) بود؛ برخی از محققان برآنند که حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) در روز چهارم ماه شعبان سال 26 هجری دیده به جهان گشود. هنگامی که مژده ولادت عباس به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده شد، به خانه شتافت او را در بر گرفت، باران بوسه بر او فرو ریخت و مراسم شرعی تولد را درباره او اجرا کرد. در روز هفتم تولدش طبق رسم و سنت اسلامی گوسفندی را به عنوان عقیقه ذبح کردند و گوشت آن را به فقرا صدقه دادند امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پس پرده های

غیب، جنگاوری و دلیری فرزند را در عرصه های پیکار دریافته بود و می دانست که او یکی از قهرمانان اسلام خواهد بود، لذا او را عباس (دژم: شیریشه) نامید؛ زیرا در برابر کژیها و باطل، ترش رو و پر آژنگ بود و در مقابل نیکی، خندان و چهره گشوده. روزی ام البنین وارد اتاق شد. علی (علیه السلام) را دید که عباس خردسال را روی پاهایش نشانده، آستین های کودک را بالا زده و بازوانش را می بوسد و به شدت می گیرد. ام البنین حیران و نگران علت را پرسید. علی (علیه السلام) با اندوه پاسخ داد: به این دو دست نگاه میکردم و آنچه بر سرشان می آید، به یاد می آوردم. تعجب ام البنین به ترس تبدیل شد: مگر چه بر سر دستان پسرم خواهد آمد؟ و پاسخ شنید که از بازو قطع خواهند شد. پرسید: چرا یا علی؟ و آنگاه شرح کربلا را شنید و اینکه دستان فرزندش در راه پسر ریحانه رسول، قطع خواهند شد. گریه امانش نمی داد، اما شکر خدا را میگفت که پسرش فدای سبط گرامی رسول (صلی الله علیه و آله) میشود. علی (علیه السلام) مادر عباس را به منزلتی که فرزندش نزد خدا داشت، بشارت داد و گفت که خداوند در عوض دو دست، دو بال به او می بخشد تا با ملائکه در بهشت پرواز کند. (13)

سفارش به دفاع از ولایت:

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) آهنگ ترک مدینه و تشریف برای حج و به دنبال آن هجرت به سوی عراق کرد، ام البنین علیها السلام به همراهان امام حسین علیه السلام چنین سفارش می کرد: **«چشم و دل مولایم امام حسین (علیه السلام) و فرمان بردار او باشید»** مورخان می نویسند: پس از واقعه کربلا بشیر در مدینه ام البنین را ملاقات می کند تا خبر شهادت فرزندانش را به او بدهد. ام البنین پس از دیدن وی که فرستاده امام سجاد علیه السلام بود می گوید: «ای بشیر! از امام حسین (علیه السلام) چه خبر داری؟ بشیر گفت: خدا به تو صبر دهد که عباس تو کشته گردید. ام البنین فرمود: از حسین (علیه السلام) مرا خبر ده!» بشیر خبر شهادت بقیه فرزندان او را هم اعلام کرد، ولی ام البنین پیوسته از امام حسین (علیه السلام) خبر می گرفت و با صبر و بصیرتی بی نظیر می گوید:

«یا بشیر أَخْبِرْنِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَوْلَادِي وَمَنْ تَحْتَ الْخَضَاءِ كُلُّهُمْ فِدَاءٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ»

ای بشیر خبر از (امام من) اباعبدالله الحسین بده فرزندان من و همه آنچه زیر این آسمان مینایی است فدای اباعبدالله (علیه السلام) باد. چون بشیر خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) را به آن حضرت داد، صیحه ای کشید و گفت: **«قَدْ قَطَّعَتْ**

نِیَاطَ قَلْبِی؛ ای بشیر! رگِ قلبم را پاره کردی و سپس صدا به ناله و شیون بلند کرد.» (14) اما فقدان فرزندانش او را متأثر و ناراحت کرده بود، چنانکه وقتی حضرت زینب (سلام الله علیها) سپرخونین حضرت عباس را به عنوان یادگاری به ام البنین نشان داد، وی تا آن رادید چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند و بی هوش بر زمین افتاد.

مادر چهار شهید:

با شهادت چهار فرزند ام البنین (علیهاالسلام) در کربلا، این بانوی شکیبا، به افتخار مادر شهیدان بودن نائل آمد و در کنار همسر شهید بودن، افتخاری دیگر بر صفحه افتخاراتش افزوده شد. وقتی خبر شهادت فرزندانش به او رسید، سرشک اشک از دیده فرو ریخت و با روحیه ای قوی در اشعاری گفت: **«ای کسی که فرزند رشیدم عباس را دیدی که همانند پدرش بر دشمنان تاخت، فرزندان علی (علیه السلام) همه شیران بیشه شجاعتند. شنیده ام بر سر عباس عمود آهنین زدند، در حالی که دستهایش را قطع کرده**

بودند؛ اگر دست در بدن پسر م بود، چه کسی می توانست نزد او آید
و با او بجنگد؟»

ام البنین، پاسدار خاطره عاشور:

از ویژگی های بسیار مهم ام البنین، توجه به زمان و مسائل مربوط به آن است. وی
پس از واقعه عاشورا، از مرثیه خوانی و نوحه سرایی استفاده کرده تا ندای
مظلومیت کربلایان را به گوش نسل های آینده برساند. ایشان هر روز به همراه
پسر حضرت عباس (علیه السلام)، عبیدالله که همراه مادرش در کربلا حضور
داشت و سند زنده ای برای بیان وقایع عاشورا بود، به بقیع می رفت و نوحه
می خواند و شور و غوغایی پیاپی می کرد. مردم مدینه اطراف او گرد می آمدند و
با او هم ناله می شدند. حتی مروان بن حکم حاکم وقت مدینه نیز در میان ایشان
بود و گریه می کرد

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: آن حضرت به بقیع می رفت و آن قدر جانسوز
مرثیه میخواند که مروان با آن قساوت قلب گریه می کرد.

ولایت، کیمیایی بی همتا:

عالم رجالی، مامقانی در کتاب خود، تنقیح المقال، ولایت فاطمه کلابیه را این چنین به تصویر می کشد:

«فَإِنَّ عَلَقَتَهَا بِالْحُسَيْنِ (عليه السلام) لَيْسَ إِلَّا لِإِمَامَتِهِ؛ هَمَانَا عِلَاقَهُ أُمُّ الْبَنِينَ بِهِ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ خَاطِرُ إِمَامَتِ حَضْرَتِ اسْت.» (15)

در جای دیگر «مامقانی» می نویسد: «اینکه او به شرط سلامت حسین علیه السلام، مرگ چهار فرزند خویش را بر خود آسان می گرفت نشان درجه عالی ایمان او است. من او را از نیکان به حساب می آورم.» (16)

بر کرانه وفا:

یکی از نتیجه های عاطفه و محبت، حس وفاداری به عزیزان است. و در زندگی ام البنین این وفاداری در سخنان او پس از شهادت مولای متقیان علی (علیه السلام) مشهود است. وفاداری ام البنین به همسر بزرگوار خویش به حدی است که پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) با آنکه جوان بود اما به احترام آن

حضرت و برای حفظ حرمت او، تا پایان عمر ازدواج نکرده و همسر دیگری را اختیار نمی کند. با آن که مدّتی نسبتاً طولانی (بیش از بیست سال) پس از آن حضرت زنده بود. آنگاه که «امام» یکی از همسران آن حضرت (علیه السلام) توسط «مغیره بن نوفل» که یکی از مشاهیر عرب است خواستگاری می شود با ام البنین در مورد ازدواج مشورت می کند، او در جواب می گوید: «سزاوار نیست پس از علی، ما در خانه دیگری باشیم و با مرد دیگر پیمان همسری بندیم.» (17)

این سخن ام البنین نه تنها در امامه که در لیلی تمیمیه و اسماء بنت عمیس نیز اثر گذاشت و تا پایان عمر هر چهار همسر علی بن ابیطالب (علیه السلام) ازدواج مجدد نکردند...

در آینه هنر:

از دیگر صفات والای ام البنین فصاحت و بلاغت اوست که نمود آن در اشعار زیبا و جاودانه وی متجلی است. از جمله اشعار جاودانه وی که مورد تجلیل و

تحسین بزرگان ادب قرار گرفته است شعر جانسوز وی پس از شهادت پسرش که
پدر فضایل بود می باشد:

لا تدعونی ویک ام البنین

تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم

و الیوم اصبحْتُ و لا مر

اربعةً مثل نسور الربی

قد واصلوا الموت بقطع

«مرا ام البنین نخوانید که به یاد شیران دلاور می افکنیدم. مرا

فرزندانی بود که به نام آنها خوانده می شدم ولی امروز فرزندی

ندارم. چهار فرزند داشتم همچون بازهای شکاری و همگی به

شهادت رسیدند.»

مورخان می نویسند: ام البنین آنچنان جانسوز برای شهادت فرزندان و بویژه برای

امام حسین (علیه السلام) نوحه و گریه می کرد که حتی دشمن اهل بیت، مروان

بن حکم، نیز از شنیدن مرثی وی گریه می کرد. از دیگر اشعار وی در مورد

عباس، تندیس بزرگ شجاعت، است که می گوید:

یا من رأی العباس کرّ علی جماهیر النقد

نبئت أنّ ابنی اصیب برا

لو کان سیفک فی ید

ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد

احد (18)

«ای کسی که عباس را دیدی که بر دشمن حمله می کرد و فرزندان
حیدر پشت سر او بودند. می گویند دست فرزندم قطع شده و بر
سرش عمود فروده آمده. اگر شمشیرت را در دست داشتی کسی به
تو نزدیک نمی شد» (19)

علم و دانایی ام البنین

زندگانی ام البنین همواره با بصیرت و نور دانش همراه بوده است و این ویژگی
والا در جای جای کتب تاریخی ذکر شده است و ما را با عظمت این بانوی عالمه
و فاضله آشنا می سازد. علاقه ام البنین به اهل بیت (علیهم السلام) و بصیرت دینی
او به امامت به قدری بود که درباره او می نویسند «برای عظمت و معرفت و
بصیرت ام البنین کافی است که او هر گاه بر امیرالمؤمنین وارد می شد و حسنین
مریض بودند با ملاطفت و مهربانی با آنها صحبت می کرد و از صمیم قلب با آنها
برخورد می کرد چونان مادری مهربان و دلسوز» (20) علم سرشار وی در کلام

او و فرزند بزرگوارش عباس نمایان است. او از محدثات شیعه است و فرزندان خود را با علم و دانایی تربیت کرد. اگرچه آنان فرزندان «باب علم نبی» بودند اما از دانش مادری هم بی بهره نبودند چنانکه حضرت علی (علیه السلام) در مورد عباس می فرماید:

«إِنَّ وَلَدِي الْعَبَّاسُ زَقَّ الْعِلْمَ زَقًّا؛ همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و به سان نوزاد کبوتر که از مادرش آب و غذا می گیرد از من معارف را فرا گرفت» (21)

عروج عرشی و غروب مادر مهتاب:

او، بعد از زینب کبری (علیها السلام) دار فانی را وداع گفت، ولی تاریخ نگاران سال ارتحال او را متفاوت نگاشته اند، به طوری که عده ای آن را سال 70 هجری قمری بیان کرده اند و عده دیگری تاریخ وفات آن مادر فداکار را، سیزدهم جمادی الثانی سال 64 هجری قمری دانسته اند که نظر دوم از شهرت بیشتری برخوردار است. (22) او در قبرستان بقیع در کنار سبط رسول خدا، امام حسن (علیه السلام)، و فاطمه بنت اسد و دیگر چهره های درخشان شریعت

محمدی (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده شد. (23) اگر چه جسم او در خاک است اما روح بلند او و صفات کریمه و عظیمه وی نام او را به بلندای آفتاب زنده نگاه داشته است و در پرتو صفات این بانوی فاضله انسانهایی تربیت شده اند که در تاریخ ماندگار خواهد بود.

ام البنین (علیها السلام)، واسطه فیض الهی

آیت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی میفرمود: شخصی در عالم مکاشفه، حضرت ابوالفضل العباس را دید و عرض کرد: آقا جان! حاجتی دارم و نمی دانم برای روا شدن آن به چه کسی متوسل شوم؟ قمر بنی هاشم فرموده بود: به مادرم ام البنین... (24)

از مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج سید محمود حسینی شاهرودی (متوفی 17 شعبان 1394 هجری قمری) نقل است که فرموده بود: من در مشکلات، صد مرتبه صلوات برای مادر حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)، ام البنین (علیه السلام)، می فرستم و حاجت می گیرم. (25)

به تجربه رسیده است که نذر برای ام البنین و اطعام مستمندان به نام حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)، برای بر آورده شدن حاجات موثر است. (26)

سخن بزرگان در بیان فضایل ام البنین (علیها السلام)

عالم جلیل القدر، زین الدین عاملی، شهید ثانی درباره حضرت ام البنین علیه السلام می گوید: «ام البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بود. نسبت به خاندان نبوت، محبت و دل بستگی خالص و شدید داشت و خود را وقف خدمت به آنها کرده بود. خاندان نبوت نیز برای او جایگاه والایی قائل بودند و به او احترام ویژه می گذاشتند»

علی محمد علی دُخَیل، نویسنده معاصر عرب در وصف این بانوی بزرگوار می نویسد «عظمت این زن (ام البنین) در آن جا آشکار می شود که وقتی خبر شهادت فرزندان را به او می دهند، به آن توجه نمی کند، بلکه از سلامت حضرت امام حسین (علیه السلام) می پرسد؛ گویی امام حسین (علیه السلام) فرزندِ اوست نه آنان» (27)

مقرم می گوید ام البنین (علیها السلام) از بانوان با فضیلت به شمار می رفت . وی

حق اهل بیت را خوب می شناخت و در محبت و دوستی با آنان خالص بود و
مقابلا خود در میان آنان جایگاه بلند و مقام ارجمندی داشت. (28)

کتابشناسی حضرت ام البنین (علیها السلام)

تمامی کتاب هایی که درمورد حضرت ابوالفضل عباس است را می توان جزء
کتاب هایی نام برد که زندگینامه ام البنین (سلام الله علیها) در آن وارد شده که ما
از معرفی آنها خودداری می کنیم واما کتابهای دیگر:

1. اعلام النساء المؤمنات، محمد حسون - ام علی مشکور تهران، انتشارات اسوه،

1411ق

2. اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، عمر رضا کحاله، دمشق 1379ق

3. اعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف،

1403ق، جلد 6، 7

4. ام البنین، محمد علی سالکی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی 1382

5. شروع مرثیه عاشورا، ذبیح ا... صاحبکار، نگاه حوزه، ش 78-77، فروردین

1381

6. ادب الطف او شعر الحسين، جواد شبر، بیروت، دارالمرتضی، 1409ق

7. مجموعه آثار، ج 17، ص 242، نویسنده: شهید مطهری

8. ستاره درخشان مدینه حضرت ام البنین

9. ام البنین (سلام الله علیها) زیباترین الگوی نامادری!، یکتایی،

محمد رضا، ناشر فارابی

10. ام البنین (سلام الله علیها)، مادر مهتاب پدید آورنده ناحیدطیبی

11. ام البنین نمادی از خود گذشتگی، محمد رضا عبدالامیر انصاری

12. بحار الانوار علامه مجلسی ج 45

13. ام البنین سیده نساء العرب، سید مهدی سویج

14. مادر فرزندان زهرا (سلام الله علیها)، ابوالفضل هادی منش

15. ام البنین شمع یتیمان علی (علیه السلام)، محمد آخوند، انتشارات یاس زهرا

16. ام البنین (علیها سلام)، سلمان هادی طعمه، ناشر دارالبقیع

17.ام البنین بانوی ایثار، فرزانه یاورزاده

18.ام البنین شیرزن ولایت مدار، علی اکبر خدایی

19.ام البنین مادری بر بلندای معرفت

20.ام البنین اسوه مادران و همسران شهید، فاطمه اسلامی

فهرست منابع:

(1). قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص 9.

(2). همان، ص 10. مقاتل الطالبین ص 22 وبطل العلقمی 92/1.

(3). قرآن کریم، سوره ابراهیم / 24.

(4). عبدالرزاق المقرم، قمر بنی هاشم، ص 10.

(5). محمد علی الناصری، مَوْلِد العباس بن علی (علیه السلام)، ص 28.

(6). نکت الهمیال ص 200 و کتاب سردار کربلا یا ترجمه العباس از سید

عبدالرزاق موسوی المقرم ص 34.

(7). قمر بنی هاشم، مقرم، ص 15.

(8). عمده الطالب و سر السلسله و سردار کربلا ص 34.

- (9). محمد علی الناصری، مولد عباس بن علی (علیه السلام)، ص 36.
- (10). مولد عباس بن علی (علیه السلام)، محمد علی الناصری، صص 36-38.
- (11). همان، ص 39.
- (12). زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) ص 21 و کتاب چهره درخشان قمر بنی هاشم ص 59.
- (13). باقر شریف قرشی، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس.
- (14). ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج 3، ص 294، تنقیح المقال، ج 3، ص 70 و منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص 226.
- (15). مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70.
- (16). مامقانی، تنقیح المقال، ج 3، ص 70.
- (17). علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 42، ص 93.
- (18). احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص 40، به نقل از انیس الشیعه.
- (19). ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج 3، ص 294 و تنقیح المقال، ج 3، ص 70.

(20) ذبیح اللہ محلاتی، ریاحین الشریعہ، ج 3 ص 16.

(21) احمد لقمانی، سپہسالار عشق، ص 23.

(22). محدثات شیعہ، دکتر شہلا غروی نایینی، ص 53.

(23). عبدالحسین مؤمنی، زندگانی قمر بنی ہاشم باب الحوائج، ص 137.

(24). ستارہ درخشان مدینہ حضرت ام البنین (سلام اللہ علیہا)، ص 142.

(25). چہرہ درخشان قمر بنی ہاشم ابوالفضل العباس (علیہ السلام)، ج 1 ص

464.

(26). چہرہ درخشان قمر بنی ہاشم ابوالفضل العباس (علیہ السلام)، ج 1، ص

464.

(27) العباس علیہ السلام، ص 18.

(28). العباس علیہ السلام، ص 72.

متن زیارت ام البنین با معنی

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند بخشنده مهربان

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

شهادت می‌دهم که پروردگاری جز خدای یکتا وجود ندارد و احدی شریک و
همتای او نیست

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

درورد بر توای فرستاده خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

درود بر توای پیشوای مومنان

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

درود بر توای فاطمه زهرا، پیشوا و سرور زنان در هر دو جهان

السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

درود بر حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَوْجَةَ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ

درود بر توای همسر جانشین فرستاده خدا

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَزِيزَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ

درود بر توای کسی که عزیز حضرت زهرا بودی

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْبُدُورِ السَّوَاطِعِ فَاطِمَةَ بِنْتَ حَزَامِ الْكَلَابِيَّةِ

سلام بر توای مادر ماه‌های درخشان‌ای فاطمه دختر حزام بن خالد از قبیله بنی

کلاب

الْمُلَقَّبَةُ بِأُمِّ الْبَنِينَ وَ بَابِ الْحَوَائِجِ

که لقب داده شدی (از طرف حضرت علی) به ام البنین (مادر پسران) و رحمت و
برکات خدا بر تو باد.

أَشْهَدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَنَّكَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

خدا و پیامبرش را گواه می گیرم که همانا در راه خدا جهاد نمودی

إِذْ ضَحَّيْتَ بِأَوْلَادِكَ دُونَ الْحُسَيْنِ بْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ

با اهدای فرزندان و قربانی کردن آنها در راه آرمان های حسین پسر دختر
رسول خدا

وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصَةً لَهُ الدِّينَ بِوَلَائِكَ لِلْأُئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَام

و بندگی خدا را با تحت ولایت قرار گرفتن امامان معصوم با خلوص کامل بجا
آوردی

وَصَبَرْتَ عَلَى تِلْكَ الرِّزْيَةِ الْعَظِيمَةِ

و بر آن مصیبت جانکاه و عظیم (که برای فرزندان اتفاق افتاد) صبر نمودی

وَاحْتَسَبْتَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

چرا که آن را در پیشگاه حضرت حق می دانستی

وَأَزَرْتِ الْإِمَامَ عَلِيًّا فِي الْمِحْنِ وَالشَّدَائِدِ وَالْمَصَائِبِ

و همواره در سختی ها و شدائد، امام علی بن ابی طالب را یاری می کردی

و كُنْتَ فِي قِمَّةِ الطَّاعَةِ وَالْوَفَاءِ

و همواره در نهایت اطاعت و وفا نسبت به این خاندان بودی

و أَنْكَ أَحْسَنَتِ الْكَفَالَةِ

و همانا تو به خوبی کفالت و خدمتگزاری در خانه علی را عهده دار شدی

و أَدَيْتِ الْأَمَانَةَ الْكُبْرَى فِي حِفْظِ وَدِيعَتِي الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ الْحَسَنِ
وَالْحُسَيْنِ

و با حفظ و نگهداری دو یادگار زهراى اطهر – امام حسن و امام حسین – امانت
بسیار بزرگ خدا را ادا کردی

و بَالِغَتِ وَ آثَرَتْ وَ رَعَيْتِ حُجَجَ اللَّهِ الْمِيَامِينَ

و حجت های خدا را برگزیده و در راه به ثمر نشستن اهداف آنها تلاش نمودی

و رَغِبْتَ فِي صَلَهِ أبنَاءِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و در خدمتگزاری به فرزندان رسول خدا سعی و تلاش نمودی

عَارِفَةً بِحَقِّهِمْ

در حالی که نسبت به ایشان معرفت کامل داشته

مُؤْمِنَةً بِصِدْقِهِمْ

و به صدق گفتارشان یقین داشتی

مُشَفِّعَةً عَلَيْهِمْ

و در نهایت مهربانی و دلسوزی نسبت به ایشان بودی

مُؤَثَّرَةً هَوَاهُمْ

و برگزیدی هواخواهی ایشان را

وَ حُبَّهُمْ عَلَى أَوْلَادِكَ السُّعْدَاءِ

و فرزندان رسول خدا را بیشتر از فرزندان سعادتمند خودت دوست می داشتی و

محبت نسبت به ایشان را در محبت نسبت به اولاد خودت، ترجیح می دادی

فَسَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتِي يَا أُمَّ الْبَنِينَ

پس سلام بر توای سرور من ای ام البنین

مَا دَجَى اللَّيْلُ وَ غَسَقَ وَأَضَاءَ النَّهَارُ وَأَشْرَقَ

مادام که شب تاریک و فراگیر شود و روز روشن و تابنده گردد

وَسَقَاكَ اللَّهُ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ

خداوند تو را از شراب بهشتی سیراب کند

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ

در روزی که مال و فرزندان سودی نبخشید

فَصِرْتَ قَدْوَةً لِلْمُؤْمِنَاتِ الصَّالِحَاتِ

پس (با اوصاف فوق) پیشوا و الگوی زنان مومن و نیکوکار گردیدی

لَآتِكَ كَرِيمَةً الْخَلَائِقِ

چرا که تو دارای اخلاقی بسیار پسندیده و کریمانه بودی

عَالِمَةً مُعَلَّمَةً نَقِيَّةً زَكِيَّةً

که بسیار متقی و پاکیزه بودی

فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَأَرْضَاكَ

پس خداوند از تو راضی باد و تو را نیز راضی نماید

وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكَ وَمَاوَاكَ

و رضوان خود را منزل و ماوای تو قرار دهد

وَلَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنَ الْكَرَامَاتِ الْبَاهِرَاتِ

همانا که خداوند به تو کراماتی باهره و عظیم عنایت نمود

حَتَّى أَصْبَحْتَ بِطَاعَتِكَ لِلَّهِ وَلِوَصِيِّ الْأَوْصِيَاءِ

بواسطه اطاعت تو از امیرمومنان

وَحُبِّكَ لِسَيِّدَةِ النَّسَاءِ الزَّهْرَاءِ

و همچنین محبت و عشق تو به فاطمه زهرا

وَفِدَائِكَ أَوْلَادِكَ الْأَرْبَعَةَ لِسَيِّدِ الشُّهَدَاءِ أَبَاً لِلْحَوَائِجِ

و نیز فدا کردن چهار فرزندت در رکاب اباعبدالله الحسین

فَاشْفَعِي لِي عِنْدَ اللَّهِ بِغُفْرَانِ ذُنُوبِي وَ كَشْفِ ضُرِّي وَ قَضَاءِ حَوَائِجِي

مرا نزد خدا شفاعت کن تا گناهانم را بیامرزد و مشکلم را حل کند و حاجت

هایم را بر آورد

فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا وَ جَاهًا مَحْمُودًا

پس تو در درگاه الهی جایگاهی بس پسندیده و عظیم خواهی داشت

وَالسَّلَامُ عَلَى أَوْلَادِكَ الشُّهَدَاءِ

و درود خدا بر فرزندان شهیدت عباس

الْعَبَّاسُ قَمَرُ بَنِي هَاشِمٍ وَ بَابِ الْحَوَائِجِ

همو که ماه بنی هاشمیان و باب الحوائج است

وَعَبْدُ اللَّهِ وَ عُثْمَانُ وَ جَعْفَرُ

و عبدالله دیگر فرزندان و نیز عثمان و جعفر

الَّذِينَ اسْتُشْهِدُوا فِي نُصْرَةِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءَ

همان کسانی که در راه یاری امام حسین (ع) در کربلا به شهادت رسیدند

وَالسَّلَامُ عَلَى ابْنَتِكَ الدُّرَّةِ الزَّاهِرَةِ الطَّاهِرَةِ الرَّضِيِّةِ خَدِيجَةَ

سلام بر دختر یگانه و درخشان و پاک و خشنود تو خدیجه

فَجَزَاكَ اللَّهُ وَ جَزَاهُمْ اللَّهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا

پس خداوند به تو و چهار پسر بهترین پاداشها را در جنات نعیم عطا فرماید

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

بار پرورد گارا! بر محمد و آل محمد دورد و صلوات فرست

عَدَدَ الْخَلَائِقِ الَّتِي حَصَرُهَا لَا يُحْتَسَبُ أَوْ يَعُدُّ

به تعداد موجوداتی که خلق نموده‌ای و تعداد آنان به شمارش نمی‌آید

و تَقَبَّلْ مِنَّا يَا كَرِيم

و از ما قبول بفرمای خدای کریم

مجموعه اشعار زیارت و توسل به حضرت ام البنین (س)^۲

خانه باب الحوائج

من فدایی سر موی امیرالمؤمنینم
غیر زهرا را ندیدم در وجود آتشینم
خاک پایم سرمه چشم تمام عارفان و
لیک خود خاک کف پای امیرالمؤمنینم

² <https://hawzah.net/fa/goharenab/View/79891/>

دست بر دامان من دارد هر آن کو مانده در ره

من دخیل چادر بانوی روز واپسینم

هر گرفتاری برایم روضه می گیرد ولی من

روضه خوان خانه مولای افلاک برینم

خدمت درگاه من گر آرزوی اهل دل شد

خود کنیز نوگلان پاک ختم المرسلینم

در مصائب نی فقط سنگ صبور اهل دردم

در شداید محرم راز امام المتّقینم

مَنْ أَرَادَ اللَّهَ « باید راه آل الله پوید »

در مسیر عشق اهل البيت نهج السالکینم

در دو عالم مرتضی باشد امام الصالحین و

در دو عالم مادر شمس عماد الصالحینم

با همان دستی که در حشر است اسباب شفاعت

من سهمیم بخشش جرم تمام مجرمینم

اختر اقبال خود را جستجو می کردم اکنون

کهکشان بخت و اقبال خودم را خوشه چینم

کس نرفته ناامید از خانه باب الحوائج

منتهای آرزوی دست های سائلینم

خواب دیدم ماه و اختر ریخت بر دامنم آخر

گشت تعبیر همان رؤیا که امروز این چنینم

من رعیت بودم و سلطان عالم با عنایت

انتخابم کرد و زان پس ساکن کاخ گلینم

از همان دم کآدمم در خانه زهرا به خدمت

رشک اهل آسمانم، غبطه اهل زمینم

گریه کردم پا به پای زینب اما پاک کردم

اشک او با معجر خود، اشک خود با آستینم

من کجا و مادری کردن برای آل عصمت

عذر خدمت دارم و از روی زهرا شرمگینم

دادی از آن مزد عشقم را به پای شیر یزدان
کودکی را که برای نوکری شد جانشینم
چهره اش چون ماه کامل، چشم هایش عین ساحل
کودکی حیدر شمایل، گفت مولا آفرینم
یاوه گویان بعد از آن گفتند بر اولاد زهرا
نیست آن مهر و وفاداری و عشق اولینم
هست در یاد من از این شهر، بی مهری به مولا
نیست از اهل مدینه انتظاری بیش از اینم
قد کشید عباس با شیر من و نان ولایت
نان خوشبویی که خورد از دست شاهنشاه دینم
در حضور پاک اربابان خود آموخت این که
من دو زانو با ادب پایین سفره می نشینم
خرده نان مانده از آن سفره را دادم به عالم
عالمی حاجت گرفت از سفره ام البنینم

دور آل الله گرداندم گل رعناى خود را
تا بگويم كه فدائى هم منم هم مه جبينم
بود لالايى طفل كوچكم نام حسين و
يا على بود آيه فالله خير الحافظينم
با ابا الفضلم دل آل على را شاد كردم
من كه خير الشاكرين از لطف خير الوارثينم
هر زمان دلگير بود از غم حسينم گفت مادر
اول صبح آمدم عباس را اول بينم
سايه سارانم يكايك از سرم رفتند و تنها
زينب و كلثوم من ماند و حسين نازنينم
تا على اكبر و قاسم به من گفتند مادر
در دلم گفتم كه اكنون واقعاً ام البنينم
كاروان جان من راهى دشت كربلا شد
فتم عباسم تو هستى آبروى آخرينم

می روی با سید و مولای خود هر جا که او رفت

وقت برگشتن تو را بی سید و مولا نبینم

وای از آن روزی که در یثرب خبر دادند ما را

از به خاک افتادن فرزند مقطوع الیمینم

گفتم عباسم فدای زینبم شد شکر الله

من عزادار شه مظلوم مقطوع الوتینم

تا ابد در پیش فرزندان زهرا سربه زیرم

کشته من را مشک خالی، نی عمود آهنینم

محمود کریمی



جانم به قربان تو و آب آورت

ای مایه فخر جهان ام البنین

نور زمین و آسمان ام البنین

ای نور جمع قدسیان ام البنین

صاحب کرم در هر زمان ام البنین

ای دستگیر مستمندان جهان
ای ماهتاب روشن کون و مکان
تو جانشین حضرت زهرا شدی
تو بعد زهرا، همسر مولا شدی
تو سفره دار خانه سقا شدی
تو روضه خوان داغ عاشورا شدی
جانم بگیر و سایه ات را کم مکن
آتش بزن بر جان من، خاکم مکن
زهرا نهاده چادرش را بر سرت
جانم به قربان تو و آب آورت
زینب شده هم یاور و هم دخترت
لرزه فتاده از چه رو بر پیکرت؟
از غربت ارباب بر سر می زنی
با دیده پر آب بر سر می زنی

تو در مدینه گفتی از داغ حسین

با سوز سینه گفتی از داغ حسین

از ظلم و کینه گفتی از داغ حسین

تو بی قرینه گفتی از داغ حسین

تا روضه می خواندی، دل آتش می گرفت

هر دشمن ناقابل آتش می گرفت

گفتی حسین و شهر، عاشورا شده

گفتی حسین و خانه ای غوغا شده

گفتی حسین و مستمع زهرا شده

زینب دوباره از غم او تا شده

گریه کن و این شهر را ویرانه کن

ما را بگیر و محرم این خانه کن

چشم گنه کار من و دست کرم

حسرت به دل مانده، نداری یک حرم

افکنده ای چادر سیاهت بر سرم

نامادری بچه های مادرم

برگ براتی دست این نوکر بده

قول شفاعت در صف محشر بده

پوریا باقری



سائل هر ساله

گویند فقیری به مدینه به دلی زار

آمد به در خانه عباس علمدار

زد بوسه بر آن درگه و استاد مؤدب

گفتا به ادب با پسر حیدر کرّار

کای صاحب این خانه یکی مرد فقیرم

بیمار و تهیدست و گرفتار و دل افکار

هر سال در این فصل از این خانه گرفتم

بر خرجی یک ساله خود هدیه بسیار

گفتا به زنان امّ بنین مادر عبّاس
با سوز دل سوخته و دیده خونبار
کز زیور و زر هرچه که دارید بیارید
بخشید بر این مرد فقیر از ره ایثار
خود سائل هر ساله عبّاسِ من است این
عبّاس، دل آزرده شود گر برود زار
دادند بدو زیور و زر آنچه که می بود
از لطف و کرم عترت پیغمبر مختار
سائل که نگاهش به زر و سیم بیفتاد
بگذاشت ز غم، گریه کنان چهره به دیوار
گفتند همه هستی این خانه همین بود
ای مرد عرب اشک میفشان تو به رخسار
آن سائل دلباخته با گریه چنین گفت
کای در همه جا بوده به خیل ضعفا یار

بر من در این خانه گدایی ست بهانه
من عاشق عباسم، نه عاشق دینار
من آمده ام بازوی عباس ببوسم
من در پی گل، روی نهادم سوی گلزار
هر سال زدم بوسه بر آن دست مبارک
هر بار شدم محور رخ صاحب این دار
یک لحظه بگویید که عباس بیاید
باشد که برم فیض از آن چهره دگر بار
ناگاه، زنان شیونشان رفت به گردون
گفتند فرو بند لب ای مرد گرفتار
ای عاشق دلسوخته! ای محور رخ دوست
ای سائل دلباخته! ای طالب دیدار
دستی که زدی بوسه، جدا گشت ز پیکر
ماهی که تو دیدی، به زمین گشت نگونسار

آن دست کز او خرجی یک ساله گرفتی

شد قطع ز تیغ ستم دشمن خونخوار

سر بر سرِ نی، دست جدا، تن به روی خاک

لب تشنه، جگر سوخته، دل شعله ای از نار

این طایفه هستند در این خانه سیه پوش

این خانه بُود در غم عباس، عزادار

حاج غلامرضا سازگار



کاشف الکرب

گدای خوشه چینم تا قیامت خرمن او را

که حسرت می کشد فردوس عطر گلشن او را

چنان مشکل گشا، باب الحوائج، کاشف الکرب است

.گرفتند اولیا الله عالم دامن او را

ندیدم سربلند و سرفرازی را مگر اینکه

بدیدم محضرام البنین خم گردن او را

معین گشته مزد فاطمیه دست این بانوست
که معنا کرده سفره دار زهرا بودن او را
امیرالمومنین همسر، ابوفاضل پسر، به به
بنازم این مقام و جاه و شأن احسن او را
عبای مرتضی را وصله که می زد همه دیدند
. که نخ می کرد جبرائیل بعضا سوزن او را
زیارت می کنم جای رباب و نجمه و زینب
. مزار اطهر او را، معلا مدفن او را
اگر دیروز جارو کرد زیر پای زینب را
کنون جارو کشند اینسان ملائک مسکن او را
چنان جانسوز مرثیه میان کوچه سر می داد
که می دیدند مردم گریه های دشمن او را
به او گفتند عباست صدا می زد حسینم کو؟
نشانش داد زینب پاره پیراهن او را

اگر چیزی جز این می ماند از عباس، می دادند

فقط دادند دستش تکه تکه جوشن او را

عمود آهنین، تیر سه شعبه، نه نه اینها نه

فقط شرم از رباب انداخت بین خون تن او را

رباب از در که می آمد دل ام البنین می ریخت

غم لالایی اش می برد بالا شیون او را

محمد جواد پرچمی



السلام ای جناب ام الادب

چهار پاره سُرا سلام علیک

گریه روضه ها سلام علیک

یار شیر خدا سلام علیک

سفره هل اتی سلام علیک

السلام ای جناب ام الادب

ادب از تو گرفته اصل و نسب

هستی ریخته به پای علی
گوش تو محرم صدای علی

بانوی دوم سرای علی
مادر شیر بچه های علی

سائل دیده ترت هستم
به ابالفصل نوکرت هستم

رحمت. بیکران آل الله
جلوات عیان آل الله

سفره باز نان آل الله

مادر نوکران آل الله

منم از دوستان عباس
نظری کن به جان عباس

نور تعلیم دیده زینب
ای انار رسیده زینب

در دل شب سپیده زینب

مادر قد خمیده زینب

چادرت عطر و بوی کوثر داشت

به تو زینب خطاب مادر داشت

پای علامه گشتی علامه

ای ز تقوا به پیکرت جامه

دشمن دشمنان خود کامه

قاتلت غصه امان نامه

حافظ آیه های قرآنی

سفره نذری حسین جانی

پای این نور روز تو شب شد

جامت از عاشقی لبالب شد

نفسست سمت حق مقرب شد

زندگی تو وقف زینب شد

همه تو نوای تلپیه بود

از ازل مسجـدت حسینه بود

در تو بس ازدیاد فاطمه بود

کار تو امتداد فاطمه بود

همه وفق مراد فاطمه بود

با تو زینب به یاد فاطمه بود

علی از غصه ها رهایت کرد

تا که ام البنین صدایت کرد

با ستم پیشه در ستیزی تو

خطه بغض گریه خیزی تو

معنی عزتی عزیزی تو

به بنی الفاطمه کنیزی تو

تو کنیزی و منصبـت والاـست

مسندت جای خالی زهراست

پسران تو بنده عشقند

غضب بعد خنده عشقند

چهار برگ برنگ برنده عشقند

تیغ های برنده عشقند

پسران تو در نایابند

سرورانم غلام اربابند

به تو چشم خدا نظر دارد

عشق شور تو را به سر دارد

آسمان شما قمر دارد

بیشه ات چهار شیر نر دارد

هستی ات ریخت زیر پای حسین

بچه هایت همه فدای حسین

بر مریدان حق مرادی تو

گریه شام و بامدادی تو

به همه درس عشق دادی تو

پای دروازه ایستادی تو

چشم از فرط اشک بی سو شد

پای این غم سپید گیسو شد

پای دروازه پای خون حسین

داشتی درسرت جنون حسین

دل تو بود بی سکون حسین

زینب آمد ولی بدون حسین

زینب آمد ولی کمان قد بود

وای ام البنین مردد بود

گفت بر درد من دواست حسین

نور لا یطفأ خداست حسین

تو اگر زینبی کجاست حسین؟

نکند که سرش جداست حسین

ای شکسته ترین بلور حرم
آه زینب بگو چه شد پسر
گفت ای بیقرار خونجگرش
گوش کن تا به تو دهم خبرش
لشگر نیزه بود دور و برش
شمر از پشت سر برید سرش
شمر خیلی. زیاد عذابش داد
از لب تیغ گُند آبش داد
تو نبودی تنش به غارت رفت
کهنه پیراهنش به غارت رفت
رگ رگ گردنش به غارت رفت
بعد او گلشنش به غارت رفت
قدر یک نیم روز پیر شدم
آه ام البنین اسیر شدم

بدهم شرح خشکی لب را

یا تن زخم نا مرتب را

بنگر این پیکر پر از تب را

آه خیلی زدند زینب را

بعد عباس آب رفتم من

آه بزم شراب رفتم من

سعید توفیقی



سلام مادرِ دریا

تویی تجسمِ روح ادب به روی زمین

کنارِ جلوه نوری همیشه سایه نشین

اگر به دست تو باشد، بهشت هم بی بی

کنیز خانهٔ مولا شوی به قطع یقین

نیازمند تو هستیم، مثل تشنه به آب

سلام مادرِ دریا سلام ام بنین

فدایِ خانهٔ پر مهر و شیر پرور تو
علیست آنکه تو را در نسب کند تحسین
به جانِ باغِ تو آتش زدند فاطمه جان
نشست بر همه گل های تو، تبر به کمین
برای امرِ تو پا در رکاب چون رفتند
نیامدند مدینه دگر، چهار نگین
به پایِ مادرِ ساداتِ سروِ تو افتاد
نداشت دست و به صورت رسید ماه جبین

حامد آقایی



بابِ حاجاتِ همه

تا صدا می رسد از ساحتِ خونبارِ بقیع
مرد و زن اشک بریزند، به دیوارِ بقیع
یک زن و صورتِ قبری، به دلِ زارِ بقیع
دلِ ما هم، به خدا گشته گرفتارِ بقیع

مادرِ حضرتِ عباس، پریشانِ توأیم

سال ها در به درِ سفره احسانِ توأیم

تو که بودی؟ که خدا همسرِ مولایت کرد؟

تو چه کردی؟ که چنین غرقِ توّلایت کرد؟

مادرِ چهار گلِ حضرتِ زهرایت کرد

صدفِ گوهرِ نایابِ چو سقّایت کرد

با تواضع، به درِ خانه مولا رفتی

این چنین بود، که تا عرش تو بالا رفتی

سائلِ آمد به درِ خانه، تفضّل کردی

تو به اولادِ نبی، خوب توّسل کردی

زحمتِ حاجتِ دنیا، که تقبّل کردی

لطف کردی و مرا نیز تحمّل کردی

بابِ حاجاتِ همه، نامِ شما باشد و بس

چشمِ ما نیز به اکرامِ شما باشد و بس

پسرانت همه رفتند، تو تنها ماندی
سال ها گریه کن بچه زهرا ماندی
مرحم زخم دل زینب کبری ماندی
همه رفتند به یاری حسین جا ماندی

پسرت نقش زمین شد، به غمش خندیدند
همه بر مشک و دو دست قلمش خندیدند
زینب گفت «حسین» و جگرت تیر کشید
تا شنیدی که سرش رفت سرت تیر کشید

وسطِ کوچه نشستی کمرت تیر کشید
گفت «انگشتر» و هی بال و پرت تیر کشید

بخدا سوزِ دلت، کرده دلم را بی تاب
قدری آرام بخوان روضه برای ارباب
روضه ای از سرِ احساس دلت ریخت بهم
رنجِ پرپر شدنِ یاس دلت ریخت بهم

خنده دشمنِ خناسِ دلت ریخت بهم
روضة حضرتِ عباسِ دلت ریخت بهم
رفتنی گشته ای از بس که بزرگ است غمت
کاش می شد که بسازیم به زودی حرمت

بعد زهرا تو شدی مادرِ ما نوکرها
سایه ات کم نشود از سرِ ما نوکرها
تو نظر کن به دلِ مضطرِ ما نوکرها
وقفِ عباسِ تو، چشمِ ترِ ما نوکرها
ما همه نوکر و درمانده فردای توایم
تو هنوز امّ بنینی و پسرهای توایم

پوریا باقری



سر نهم بر آستانش با کمالِ افتخار

مادرِ عباسم و عشقم حسینِ فاطمه است
خوش به حالِ من امّ البنینِ خادمه است

قطره ای بودم ولیکن وصلِ دریا گشته ام
زوجه شاه و کنیزِ بیتِ زهرا (ع) گشته ام
هرگز از دامانِ او دستم نمی گردد رها
ذره ای از خاکِ باشم در حریمِ این سرا
آنکه از باغش شود هفتاد و دو گل بهترین
کربلایش محشری بر پا نماید در زمین
سر نهم بر آستانش با کمال افتخار
کز حسن دارم صفا و از حسینش اعتبار
نور می بینم در این دو از چراغِ کیستند
باورم جز آفتابِ یاس و حیدر نیستند
هر دو سعدِ اکبرند و بر خلائق برترند
سیدِ عالی مقام و هر دو عالم سرورند
شکرِ حق گویم که هستم از محبّانِ بتول
! تا طوافِ جان کنم بر گردِ طفلانِ بتول

هستی محرابی



یا ام البنین

بس که عشق آکنده در جانِ تو یا ام البنین
عقل یکسر گشته حیرانِ تو یا ام البنین
دامنت گر مهدِ عشقِ حضرتِ مه می شود
چونکه دریایست دامنِ تو یا ام البنین
ساقی گل های زهرا می شود در کربلا
آنکه دارد شوقِ چشمانِ تو یا ام البنین
آسمانت با ستاره شب به شب آذین شود
ماه مهمانِ شبستانِ تو یا ام البنین
بال های زخمی عباس در پروازِ توست
بوسه گاهش مهرِ دستانِ تو یا ام البنین
آسمانِ کربلا خالی ز تصویرِ تو نیست
هر نگاهش زخمِ پنهانِ تو یا ام البنین

روضه گل های تو تسکینِ قلبِ کربلاست
مَشکِ پُر از اشکِ مَرگِگانِ تو یا ام البنین
تا ابد دامنِ دریایت ستایش می شود
تا ابد سرسبز پیمانِ تو یا ام البنین
واژه نامادری در شان و عنوانِ تو نیست
هر چه مادر پس به قربانِ تو یا ام البنین

هستی محرابی



انتظار لطف و نگاه تو

دگر ای دوست مرا در حرمت محرم کن
رفتم از دست نگاهی به دل ما هم کن
یا بیا جانب قبله بکشان پای مرا
یا بر احوال دلم فکر کمی مرهم کن
با نگاهی بده خاکستر عمرم بر باد
این جگر سوخته، رسوای همه عالم کن

من زمین گیر شدم باز قدم پیش گذار
الطفاتی کن و این فاصله ها را کم کن
گریه از اول خلقت شده ارثیه ما
فکر چشمان پر از اشک بنی آدم کن
دیگر این نوکر تو گریه کن سابق نیست
پای بر دیده نه و چشم مرا زمزم کن
می رسد بوی تو اما خبری نیست ز تو
یوسفا چاره این شام پر از ماتم کن
کاش می شد که شبی خواب ترا می دیدم
دوستم داری اگر، قلب مرا محکم کن
دست و پا می زنم از دور نگاهی بکنی
گوشه چشمی به من و ناله پر دردم کن
نازداری تو و، ناز تو کشیدن سخت است
رحمی آخر به من و کوچکی قلبم کن

به علمدار قسم پای رکابت هستم
شانه گرم مرا تکیه گه پرچم کن
همچنان ام بنین سوز و نوا دارم من
هوس یک سحر کربلا دارم من

قاسم نعمتی



لطف و عنایت بر گدایان

نظر لطف کریمان به گدا بیشتر است
پس گدا دور و بر بیت شما بیشتر است
چون به این لقمه نان لطف خدا بیشتر است
سر این سفره یقین روزی ما بیشتر است
سر این سفره نشستیم که نوکر باشیم
تا ابد زیر پر چادر مادر باشیم
نمک نام تو در کام رطب می ریزد
جان فدایت که ز نام تو ادب می ریزد

هر چه در ساغر این سوخته، رب می ریزد

از تمسک به تو بانوی عرب می ریزد

آسمانی شده ام گرچه زمینی بودم

از همان روز ازل ام بنینی بودم

بسته چادر تو دست گداها بانو

در طواف قدمت وسعت دریا بانو

حضرت فاطمه دوم مولا بانو

محرم راز دل زینب کبری بانو

ذکر خیر پسر ت حل همه مشکل ها

تا ابد وقف تو هستند همه سائل ها

مثل هر روز دوباره جگرش می سوزد

جگرش در غم هجر قمرش می سوزد

پسرش رفته ز دستش سپرش می سوزد

زیر خورشید دو تا پلک ترش می سوزد

با عصا آمده خود را برساند امروز

باز با سوز جگر روضه بخواند امروز

روضه شرم ابالفصل ز چشمان رباب

وعده آب ابالفصل به طفلان رباب

روضه حال خراب و دل گریان رباب

جای خالی علی برروی دامن رباب

پسرش را سر نیزه به طنابی بستند

بس که افتاد به هر رنج و عذابی بستند

روضه می خواند که پروانه پرش زخمی شد

بین بازار تن محتضرش زخمی شد

سنگ بارید زهر سمت و سرش زخمی شد

در بر مردم شهر پدرش زخمی شد

به جراحات تن قافله می خندیدند

وسط ساز و دف و هلهله می خندیدند

بی علمدار شدیم و حرم از پا افتاد

گذر آل پیمبر به کجاها افتاد

چقدر پای سرش زینب کبری افتاد

رد شلاق بروی بدن ما افتاد

روضه ام بنین تا که به این حرف رسید

زینب آمد به سخن از جگرش ناله کشید

لحظه پر زدنت هست به یادم ای وای

غارت پیرھنت هست به یادم ای وای

نیزه بود و دھنت هست به یادم ای وای

بوریا شد کفنت هست به یادم ای وای

بدنت غلت زنان تا ته گودال که رفت

بند آمد نفس مادرت از حال که رفت

دیدم از دور که سنگی به سبویت افتاد

دیدم از دور رد چکمه به رویت افتاد

پیش چشمان حرم پنجه به مویت افتاد
گذر خنجر کندی به گلویت افتاد
زیر و رو کرد کسی یوسف بی جان مرا
یوسف از نفس افتاده عریان مرا

سید پوریا هاشمی



محتاج دعای ام البنین

کریمان همه مات ام البنین اند
فقیر کرامات ام البنین اند
نه تنها دل ما که داود و موسی
اسیر مناجات ام البنین اند
همه ساقیانی که صاحب سبویند
دخیل خرابات ام البنین اند
مریدان عباسِ او در دو عالم
به دنبال خیرات ام البنین اند

پسرهای او یار خون خدایند

دلیل مباحثات ام البنین اند

پسرهای نور و تجلی نورند

تجلی آیات ام البنین اند

به خورشید تابان قمرها می آید

به ام البنین این پسرها می آید

گرفتند ماهش همه تکیه گاهش

گرفتند ابالفصل پشت و پناهش

عصایی ندارد دم پیری حالا

نشانده زمانه به خاک سیاهش

امان از صبوری کشیده قبوری

روی خاک و غم مانده در بین آهش

خدای ادب شد، بصیر عرب شد

ولی بوده هر جا به زینب نگاهش

ندیده دو عالم، کسی جز یل او

که دامان زهرا شود قتلگاهش

بشیر از پسرهای او دم نزن تو

بگو از حسینش چه شد قبله گاهش؟

پسرهای او نذر راه حسین اند

قمرهای او نذر راه حسین اند

غرورش شکسته ولی بازویش نه

دلش گرچه خون شد ولی پهلویش نه

کسی دیده در بین خانه بیافتد

شراره به جان سر گیسویش نه

کسی دیده در بین کوچه بیافتد

رد پنجه لاله چین بر رویش نه

شده شوهرش را ببیند که از غم

گذارد سرش بر روی زانویش نه

شنیده کسی که زن پا به ماهی
در سوخته بیاید سایش نه
شده زیر در مادری باشد و بعد
کسی با لگد رد شود از رویش نه
بهار دل آل حیدر خزان شد
قد فاطمه در جوانی کمان شد

محمد جواد شیرازی



عریضه های حاجتیم

نوکرای ساده تیم امّ البنین
سر تا پا ارادتیم امّ البنین
بی بی جانم ما فقیر بیچاره ها
وقفِ خانواده تیم امّ البنین
خانوم خونه آقامون علی
محرمه محرم غمهامون علی

میتونیم شما رو مادر بخونیم
اگه رخصت بده بابامون علی
از همه غیره شما خسته شدیم
به ابالفضل تو وابسته شدیم
ما مته عریضه های حاجتیم
به پره کبوترات بسته شدیم
از شما درس ولایت می گیریم
رخصت عرض ارادت می گیریم
تو گرفتاریامون، برا شما
سفره میندازیم و حاجت می گیریم
خیلی زشته نوکرات کم بیارن
یا توی نوکری شون کم بدارن
هدیه میشن به شما تو مشکلات
صلواتایی که رد خور ندارن

به غم چشمای گریونِ حسین

به دل ساقی دلخونِ حسین

به امید ناامید شده شِ قسم

رو مونو نزن زمینِ جونِ حسین

دلایمون هزار تا درد و غم داره

ولی باز امید به این عَلمِ داره

برا کربلا گذرنامه ما

مُهره تأیید شما رو کم داره

محمد قاسمی



گدای درگه مادرم

الا که دست خدایت در آستین باشد

بیا که مانده به در دیده زمین باشد

گناه می کنم اما به خود نمی گویم

شرار قهر تو شاید که در کمین باشد

خوشا به حال گدایی دست چشمانش
ز ابر خرمن چشم تو خوشه چین باشد
چه می شود که دم مرگ پانهی به سرم
خودت بخواه که تقدیرم این چنین باشد
کنار اشک غم فاطمیه ات باید
دوباره چشم تو با غصّه ای قرین باشد
بگو به آه دل درد آورت امشب
که روضه خوان غم ام بی بنین باشد
تو روضه خوان عمویی و روضه ات باید
برای مادر عباس دلنشین باشید

محمد علی بیابانی



غبار چادر مادر

اگر بوسم غبار پای او را با جبین، بهتر
که پیدا شد میان خاک پایش از نگین بهتر

برای عزت شاگردی او مریم آماده است
برای خدمتش از حضرت روح الامین بهتر
اگر خوانده است زینب مادرش قطعا بدین معناست
ندیده بعد زهرا مادری از او زمین بهتر
دم عیساییش باب الحوائج سازد از عباس
کجا پیدا شود از سفره ام البنین بهتر
زمین گیرش شدم با لقمه ای نان و نمک دیگر
مرا رفتن نمی آید از این خانه، همین بهتر

حسین واعظی



در خانه ام البنین

مادرم در گوش من خوانده است: یا ام البنین
ذکر من تا روز محشر هست: یا ام البنین
هر کسی که توبه اش در محضر ربّ شد قبول
«قبل از آن در زیر لب گفته است: «یا ام البنین

مستجاب الدعوه شد هر كس كه در اين روزگار

!بر گدايان درت پيوست يا ام البنين

ما هميشه محضر تو عرض حاجت كرده ايم

!هر كجا خورديم بر بن بست يا ام البنين

هفت پشتم را نظر كردم تماماً بوده اند

!نوكر عباس تو در بست يا ام البنين

در حمايت از غريب كربلا، عباس تو

!دست داده تا بگيرد دست يا ام البنين

فرق او را با عمودي تا دم ابرو شكافت

!آن «حكيم بن طُفيل» پست يا ام البنين

خون چكيد از چشمهايش روي نيزه تا كهديد

!دست زينب را كسي مي بست يا ام البنين

بعد عباست براي غارت اهل حرم

!حرمله با شمر شد همدست يا ام البنين

گرچه قدّتا شده از غصه زینب ولی
حرمت با کعب نی نشکست یا ام البنین

مهدی علی قاسمی



عبد و غلامت بوده ام

با عنایات در این خانه خدمت می کنم
با غزل گفتن فقط عرض ارادت می کنم
دلبر شیر خدایی و کنیز فاطمه
با ثنایت از علی جلب رضایت می کنم
مثل زهرا مادرم هستی و نامت فاطمه است
پس از این بابت به تو حس قرابت می کنم
قوم و اجدادم همه عبد و غلامت بوده اند
بین مردم افتخار از این اصالت می کنم
تا ابد با دشمنان تو عداوت می کنم
تا ابد با نوکران تو رفاقت می کنم

نوگری زیر علم میرفت و گفתי ای جوان
روز محشر از تو من حتما شفاعت می کنم

ارمنی ها بی شمار از معجزات گفته اند
!گاهی از اوقات بر آنها حسادت می کنم

یا أبافاضل دخیلک ذکر هر روز و شبم
حل مشکل های خود با این عبارت می کنم

چای ریز و نوکر دربست فرزند توأم
چای می ریزم ولی دارم عبادت می کنم

هر کجا که روضه عباس باشد می روم
من میان روضه احساس سعادت می کنم

التماست می کنم جانِ حسینِ فاطمه
تا جواز کربلای خویش را حتمی کنم

در دلم افتاده بی بی کربلایم می بری
در دلم افتاده سقا را زیارت می کنم

در میان روضه چشمانم اگر گریان نشد
بعد هیأت تا سحر خود را ملامت می کنم
مردک پستی عمود خویش بالا برد و گفت
من خیال شمر از عباس راحت می کنم
دختری گریان صدا می زد میان خیمه ها
عمه سقا رفت من فکر اسارت می کنم

علی سپهری



امّ العباس

نام تو آمد و غمی سنگین
در دل بیقرار من جا شد
گره هایی که داشتم بی بی
با نگاه کریمه ات وا شد
از غم جانگداز مادر عشق
چشم عالم دوباره خونبار است

بانی روضه های امّ بنین
بی گمان حضرت علمدار است
ناله ایبی امان و جانسوز از
آسمان می رسد به گوش زمین
هر کسی زیر دین عباس است
می شود روضه خوان امّ بنین
خون دلاز نگاه تو جاری ست
بی قراری چرا دم آخر؟
به گمانم تو حرف ها داری
که بگویی به ما دم آخر
در کنار چهار صورت قبر
باقی عمر تو محرم شد
در مدینه به یاد کربلا
سر و قدّ رشیده ات خم شد

هر زمانی که آب می دیدی

همدمت بود نا له ای سوزان

زیر لب دلشکسته می خواندی

السّلام علیک یا عطشان

تا نگاهت به یک کفن افتاد

با نگاهی نشسته در باران

:رو به گودال کربلا گفתי

السّلام علیک یا عریان

همه روضه های سخت شما

عطر گودال کربلا را داشت

روی لب های تو فقط ذکر

یا حسین ابن فاطمه جا داشت

دل اهل مدینه را هر شب

با دم یا حسین تکان دادی

بین بستر به جای اشهد خود
گفتی یک یا حسین و جان دادی

امّ العباس از سر رحمت
حال و روز مرا نگاهی کن

من غلامِ غلامِ عبّاسم
مرغ دل را دوباره راهی کن

امّ العباس از تو من امشب
به خدا آب و دانه می خواهم

تو خود آگاهی ای کرامت محض
من به جز کربلا نمی خواهم

اسماعیل شیرنگ